

وجود خود، خود را فرقد (۱) سا، و از تن و تن (۲)، نثره (۳) را نثره (۴) آسا ساخته^۱ برنگاور
 صبا سیر، صباح الخیر (۵)، مَجْرَمَعَان، کَرَبَانِشَان، هلالِ سَم، جَوَزِ هَر (۶) دَم، جَوَزَانِشِک،
 آسمان آهنگ، از حَسَامِيَه^۲ (۷) حَمِيد (۸) نيز تر، و از «بِرَاقِ جِم» (۹) فَلَکِ خَيْرِ تَر^۳ و از
 بَرَق (۱۰) «ابن العرقه» (۱۱) جَهَنْدَه تَر^۴ و از «طَائِر» (۱۲) «قَتَادَه» (۱۳) پرنده تر، و چون
 آحجار (۱۴) «مَمَام» (۱۵) سخت رو، و مانند غزاله (۱۶) مُعْطَم (۱۷) نیز دو، و بسان نور (۱۸)
 عاص (۱۹) جهان گرد^۵ و برنگ^۶ بیضای (۲۰) قَعْب^۷ (۲۱) آسمان تور که در حَلَبَه (۲۲)

- ۱- یو، اضافه دارد، رمح از در مهابت در بنان و شمشیر شیر اوژن در میان. الا اسا
 التعطی ... ۲- یو، حامیه. ۳- یو، هت جمله وار براق ... ندارد.
 ۴- یو، این جمله را ندارد. هت، براق ابن العریه. ۵- هت، حمام. ۶- یو،
 جمله بسان نور... ندارد. ۷- بجای این جمله، بسان بیضای قعنت جهانگود. ۸- یو
 مضا ساقعت.

- ۱- یکی از دو ستاره روشن در سبزه خرس کوچک (التفهیم ص ۹۹). ۲- ضبط و معنی مناسب
 دیده شد ۳- زره فراج (رب). ۴- نام منزل هشتم از منازل قمر (التفهیم). ۵- جمله ایست
 که در صحت ما همداد گوید و گویا اینجا بمعنی مبارک نگار گرفته در بعضی حواشی سمیع پیشانی معنی شده
 ولی مدرك آن یاف نند ۶- رک ح ۸ ص ۱۰۰ ۷- نام اسب حمید بن
 حریت کلبی. ۸- رک ح ۷ همین صفحه ۹- نامیست که بعضی سلیمان را
 میبرد (برهان) ۱۰- نام اسب ابن عرقه (رب) ۱۱- رک ح ۱۰
 ۱۲- نام اسب قتاده بن حریر سدوسی (لمد) ۱۳- رک ح ۱۲. ۱۴- نام اسب
 هماد بن مرثیانی (رب). ۱۵- رک ح ۱۴. ۱۶- نام اسب محظوم بن ارقم.
 (رب) فاج العروس. ۱۷- رک ح ۱۶ ۱۸- نام اسب عاص بن سمیع (رب)
 ۱۹- رک ح ۱۸. ۲۰- بیضاء، اسب قعنت بن قتاف (رب) ۲۱- رک ح ۲۰. ۲۲- گروه
 اسپان رها. اسپان که در عهد دیوانیدن جمع گند از هر جا در یک اصطبل. (رب)

رِهَان (۱) ار «يَجْتُمُومُ» (۲) «نَعْمَانُ» (۳) گرو بردی ، و «سِرْحَانُ» (۴) «عَمَّارَةُ» (۵) را روانه
 لنگک شمردی ، و «صَحِيحٌ» (۶) «أَسَدٌ» (۷) طائی را سقیم کردی و بر «لَا حِقُّ» (۸) «غَمِي» (۹)
 سابق آمدی ، و بر «أَعْرَاحٌ» (۱۰) «نَسِي هَلَالٌ» راسته (۱۱) روی ارشاد نمودی و از
 دُرَّاح (۱۲) «هَامِرٌ» (۱۳) بر تریزیدی ، در نشسته اند .

أَلَا إِنَّمَا الْحَطِيُّ فِي مَشْرِ كَفِّهِ

كَرْتَشَاءٌ فِي أَنْبِيَائِهَا السَّمُّ نَاقِعٌ (۱۴)

كَانَ مَشَارَ الشَّعْرِ يَشُدُّ أَشْتِدَّادِهِ

وَهِنْدِيَّةٌ كَمَا بَرَقَ فِي اللَّيْلِ لَامِعٌ (۱۵)

خون مابین «گرتال» و «پانی پت» مَقْرَّخُنْدُ مِقْشَم (۱۶) و مُجَيِّمٌ حَشَمٌ مُجْتَشَمٌ گشت ،
 فی الحال «برهان الملک» و «صمصام الدوله» «قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مَسْأُؤَةً» (۱۷) «مَاحُولٍ» (۱۸)

۱- ۶، اصافه دارند . شعر

- ۱- گرو رستن شناختی (رب) ۲- نام اسب نعمان بر مندر (رب) ۳- نعمان
 بر مندر آخریں نادرشاه سیاحم درجیره (۵۸۰- ۶۰۲ م) ۴- نام اسب صمارة بر حرب
 محتری (رب). ۵- رِك ح ۴. ۶- نام اسب اسدی زهمن طائی (رب)
 ۷- رِك ح ۶ ۸- نام اسب عسی بر اعصر (رب) ۹- رِك ح ۸ ۱۰- نام
 اسبی اسب سابق (پیش رونده) سی هلال را در حال طست. (رب) ۱۱- درست، مستقیم
 ۱۲- مدرك دیده شد ۱۳- مدرك دیده شد ۱۴- آگاه، ناس که سره
 مخفی در میان دست او چون مارده است اسب که در دندانهای آن وهر کشنده است ۱۵- گویا
 برانگشتی کرد هنگام افروں شدن آن و شمشیر هندی، همچون درختی اسب که در شب مندر خشد
 ۱۶- خودرأی دایر (رب) ۱۷- گفتند کجاست ارما بر و مندر (ار آیه ۱۴ سوره هملات)
 ۱۸- لکر مررگه (رب)

كثير الصولة (۱) ناشتياق استباق (۲) و استباق (۳) جلوه گرميدان طرد و حوله گشته در
 آن قاع صفصاف (۴) صف صفا ، نر صيف (۵) صوف مصاف كردند
 محمد شاه نير معاخذت (۶) ايشان با اعراء هندس (۷) هندوستان * ارقودعان (۸)
 خویش تزيق (۹) يكران (۱۰) دلاوری کرده عرصی (۱۱) پهناور که طولش گعرض
 لسماء و الارض (۱۲) بود، و عرصش (۱۳) خارج از حيز و هم و عرض، بمعرض عرص در آورد
 قول (۱۴) راه يالان مستسل (۱۵) و ييالان مست متبيل (۱۶) استوار ساخت عاقل اراينکه
 رجنب سيف مصري د ايران ، گتاره (۱۷) هندی از خود نمایی کناره گیرد، و با سر بدست
 ایلان سائل (۱۸) شل (۱۹) و شاعاء (۲۰) چون دست شل سُستی پذيرد، و در مصاد (۲۱)

۱- ط ، استياق استباق
 ۲- ط ، به تزيق
 ۳- ط ، عرص
 ۴- عرص در آورده
 ۵- يوف، در مصاد

۱- سار جمله ،
 ۲- پشی گرفتن (رب)
 ۳- آس زادن (رب)
 ۴- قاع صعبه رمين پس هموار (رب)
 ۵- مرت ساختن چنانکه سنگ و حوت زادن
 ۶- ناهم یاری نمودن (رب)
 ۷- مرد آورده و ده کارسك نگرنده
 ۸- سنگر قلعه لفظ در کی است (کنور)
 ۹- در جهان من
 ۱۰- اسب اصل خوب (برهان)
 ۱۱- عرص، لشکر (رب)
 ۱۲- چون
 ۱۳- پهايس
 ۱۴- در برکی
 ۱۵- دل در جنگ ميمده (رب)
 ۱۶- در شرو (رب)
 ۱- حره ایست که بشتر اهل هند بر همان روند (برهان)
 ۱۸- مردسك در حاجت (رب)
 ۱۹- سره کوچکی که آب را گاهی دویزه و سه نره سارند و سح و ده آما مردست
 ۲۰- مع سر (رب)
 ۲۱- دشمن
 ۲۲- و مالای کوه (رب)

مُصَادَعَت (۱) و مُصَاوَلَت (۲) شُقْرَه (۳) را با شُقْرَه (۴) و داری (۵) قدرت ماری نیست ، و در
مَطَار (۶) مَطَارَدَت (۷) و مَطَاوَلَت (۸) صَعْوَه (۹) رایش طَعْرَل (۱۰) و شاهین مُسْکِنَت (۱۱) بلند
پر واری به

بحکم داور کیهان حدیو احواح بیو (۱۲) بن مرا کمب (۱۳) سَیَّار مَدارک یسار
میمون یمین که از شاه (۱۴) با صا همدوشی^۱ نمودی ، وار یال و نال و شاهه بر خنک
فلک یال بستنی (۱۵) سوار ، وار ساق (۱۶) و ساقه (۱۷) و سُومَل (۱۸) و سَالَه (۱۹) با صطفا (۲۰)
صعوف و استواء لهُوف (۲۱) و اُلُوف (۲۲) پرداخته مُسَحَّر (۲۳) آتش قتال و مُسَحَّر (۲۴)
بیران کلزار گشتند و شاهزاده نصر الله میرزا ، با مبارزان از درفش (۲۵) در زیر ظل
درفش مهر درفش (۲۶) در افشان قرار ، و میمنه میمنت قرین و میسره مسرت آیین نیز

۱- یو ، همدوش

- | | | |
|--|---|-------------------------------------|
| ۱- همدیگر را کوفس (رب) | ۲- حمله مردن | ۳- کلاغ سیر ، کاسه |
| شکمک (رب) | ۴- شقار ، مرج شکاری ارحس حرع (رب) | ۵- نار |
| ۶- برد نگاه | ۷- حمله آوردن در مکندیگر (رب) | ۸- بره کردن (از رب) |
| ۹- بستگاه ، مرعس کوچک (رب) | ۱۰- شاهین (آمد از فرهنگ و رب) | ۱۱- مکنه |
| قوت (المعجم) | ۱۲- بایاه معبول ، مهلوان شجاع دگر (برهان) | ۱۳- بصرک |
| اسب | ۱۴- حست و حصر (برهان) | ۱۵- نال بسس ، کردن کاری بطور گستاخی |
| و صروز و خوددسی (رب) | ۱۶- ترقی ، راست | ۱۷- مؤخر اسکر (رب) |
| ۱۸- ترقی چه | ۱۹- لکری که از بس مراغب قلب بود ، مدرك دنده شد ، شاید | |
| بحرفی ارسافه است | ۲۰- صف آرامی | ۲۱- حلف ، قوم گرو آمده اهر |
| حای (رب) | ۲۲- ح الفه هرا ، | ۲۳- مسجر هیرم امکنش در رمور نا |
| گر بسود گرم کردن (اورد الموارد) مسجر ، افرورنده (اورد الموارد) | ۲۴- آس افرورنده | |
| (از رب) | ۲۵- شمه بظس (برهان) | ۲۶- روشی عروغ (برهان) |

بوجود حوابین والا لوای استقامت و استقرار گرفت رَبَّ الْعَسْكَرِ تَرْبِيماً وَ بَوْتَهُ
 تَرْبِيماً ، و ء-آه (۱) بعيداً و قريباً ، وَقَرَّرَ لِكُلِّ أَمِيرٍ أَمْرًا وَ لِكُلِّ مِقْدَامٍ (۳) مَقَامًا وَ
 لِكُلِّ مَوْقِفٍ (۴) مَوْقِعًا وَ لِكُلِّ مَكِينٍ (۴) مَكَانًا وَ لِكُلِّ قَرِيبٍ قَرَابًا وَ لِكُلِّ
 رَنْدٍ (۵) دُورِيًّا (۶) وَ لِكُلِّ حَدِّ (۷) مُنْهِيًّا (۸) وَ لِكُلِّ قَصِيَّةٍ حَكْمًا وَ لِكُلِّ حَيْةٍ (۹)
 سَهْمًا وَ لِكُلِّ يَمَارٍ (۱۰) مِقْصَاً (۱۱) وَ لِكُلِّ صَابِرٍ (۱۲) مِضْمَارًا (۱۳) وَ لِكُلِّ غَوَارٍ (۱۴)
 مِفْغَارًا (۱۵) وَ لِكُلِّ رَامٍ (۱۶) مُرْتَمِيٍّ (۱۷) وَ لِكُلِّ نَامٍ (۱۸) مُنْتَمِيٍّ (۱۹) وَ لِكُلِّ اسْمٍ
 مُسَمًّى وَ الْجِدُّ (۲۰) يُحَرِّضُهُمْ (۲۱) وَ الْحَدُّ (۲۲) يَسْتَهْضِمُهُمْ (۲۳) وَ الْعَقْرُ يُدْرِكُهُمْ وَ الْقَدْرُ
 يُجْرِكُهُمْ

پس افواج حاسبین که هر يك با ازدها اردهار (۲۴) و حاشك (۲۵) باردها (۲۶) چنگك

۱- عه طه اصافه دارد و لكل بين مقیصاً

- | | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|--------------------|
| ۱- مباحه کرد آنرا (رب) | ۲- ملك مبارز (رب) | ۳- استنامنده (رب) |
| بوقف گمنده در صف لشکر و خانگاه حمله. | ۴- صاحب عرت نرد پادشاه (رب) | |
| ۵- چوب یا آهن آس رنده. | ۶- فرورنده. | ۷- مری هرچنری (رب) |
| ۸- سر گمنده (رب اقرب الموارن) | ۹- گمان. | ۱۰- شمیر مسوب |
| نویسن | ۱۱- قصه ای . | ۱۲- است لاعرمان |
| ۱۳- حولانگهی | | |
| ۱۴- مرد سخت عارنگر (رب) | ۱۵- سمعی ؟ لسانی که با او عرابری کند؟ | |
| ۱۶- سر اندازنده | ۱۷- سر اندازنده | ۱۸- مالا رونده |
| ۱۹- حای | | |
| مر آمدن | ۲۰- کوشش | ۲۱- در میانگفتن |
| ۲۲- محب | | |
| ۲۳- در حیریدن معجولیت آنرا | ۲۴- دهاء ، ریرگی | ۲۵- آرمونگی |
| ۲۶- سبک و سهل داشتن مکر کردن (رب) | | |

حنک یاریندی ، و برینس (۱) و سیر (۲) یاریندی ، نه تکاؤح (۳) و ناطح (۴) و تطاؤح (۵)
و نواطح (۶) پرداخته آعار مُباحثت (۷) و نیاد مُساکت (۸) و مُساکت (۹) کردند
دلبران بهیک (۱۰) بهیک پسر از روی تهرک (۱۱) و نهتک (۱۲) نهتک اسدال (۱۳)
صوف روی آوردند

ارشم بدر آسای قاری نژادان ، هلال (۱۴) زمین^۱ برانروی هلال آسمان حاجب
گردید ، و عن الشمس (۱۵) ار علت باحد (۱۶) دیده فروست میدان وسیع بر حلوه
اسمان وسیع (۱۷) تنگ شد ، واحل با احس^۲ (۱۸) واحل در حنک از صولت دبران
تیر (۱۹) سهم ، و مداران^۳ فلک چرخ^۴ (۲۰) ، چرخ و کرا (۲۱) بحر^۵ و گرداندر آمد
و سراق (۲۲) هامون از سراق (۲۳) گردون برتر گرد و دار مردان کار در نوم هند

۱- عب، ط، رمی را ۲- ط، حس ۳- ط، از مداران ۴- و،
اصافه دارد، حاجب گر ۵- ط، در چرخ

۱- جانور کی است مصر که اژدر را کند (رب) ۲- بلیک ۳- بانگدگر
مرومندان در شروندی (رب) ۴- بر شاج شدن شاج بهم ردن ۵- نام
فرا گرفتن قوم حبر را میان سوه (رب) ۶- کارزار جودن همه انگص (رب)
۷- حرب نمودن (رب) ۸- ماهم دشواری کردن (رب) ۹- نه شمس و
چوب دستی ردن مکنگرا ۱۰- دلهز (رب) ۱۱- نه دن باکی در چبری در
آفادن (رب) ۱۲- می سروای (رب) ۱۳- جسدیل معج اول، برده (اروب)
۱۴- گرد و صبار (رب) ۱۵- چشمه جورشده، و سرعن شعس دهی است مصر ۱۶- از
مغاریهای چشم و آن گوشه است که در گوشه چشم روند (ارمهان) ۱۷- عراج گام و
عراج دزاع (رب) ۱۸- پسا ۱۹- عطاره ۲۰- کمان (برهان)
۲۱- آفان (برهان) ۲۲- عار ملد رجه (رب) ۲۳- سرا پرده (رب)

نومین (۱) درافکند ، و دژدار (۲) طبل رزم در دار (۳) دهر (۴) ، رلرله در انداخت ، عربو
 حم (۵) هب حوش (۶) در حم حم به طاق دیر سیسجی آثار « یوم ترجه الرایفة » (۷)
 پدیدار ساخت صدای گور کا (۸) و کوس ، گوش حصم رزم کوش را گر کردی و دمه (۹)
 دما (۱۰) و ثوق ، بمصداق « قدمتم علیهم رثهم یدنهم » (۱۱) اروثوق (۱۲) و دمه (۱۳)
 اعدا حردادی ، و آوار طبول (۱۴) و کمار (۱۵) بصعار و کمار (۱۶) طول (۱۷) ، آواره فتح
 می‌شوند ، و آوای سوره (۱۸) نوای اللهم اصبرنا (۱۹) ، صدفة (۲۰) حاساران عقیدت
 سنج میرسانید ، توپهای تنیس (۲۱) تن گردون وطن چون شد عریده عریده و طنین
 میکرد ، و کمان رنوری (۲۲) و رسوزه (۲۳) ، جان شابی (۲۴) غسل (۲۵) را سان جان

۱- ط ، درافکند ۲- ط ، میرسان

- ۱- رلرله (برهان) ۲- آواردها (رب) ۳- حابه ۴- روزگار
 ۵- معارهای که در روزهای جنگ نوازند (برهان) ۶- هب حاش که تا هم گذارند ، و
 آن آهن ، روح بوماء ، سرب ، طلا ، طبع ، مس و شوره است (برهان) ۷- زوری که طرره در
 آمد لرزیده (آیه ۶ سوره النارحان) ۸- طبل رزم و کلان (ص) ۹- آوار
 (برهان) ۱۰- کوس و معاره (برهان) ۱۱- پس هلاک گرداند آنرا
 پروردگارشان بخاطر گناه آنان (آیه ۱۵ سوره النسس) ۱۲- هلاک شدن (رب)
 ۱۳- هلاک (رب) ۱۴- ح طبل ۱۵- ح کدر ، مع اول و دوم ، طبل
 (رب) ۱۶- ح کسر ۱۷- ح طبل ، مردم حلقی (رب) ۱۸- سربا
 نای ۱۹- حدانا ناری کن مارا ۲۰- گوش پاره که در شح سر رديك
 کاسه سر روید (رب) و اسحا بمعنی استخوان گوس استعمال شده ۲۱- اژدها و ريك
 ح ۱۲ ص ۱۰۲ ۲۲- معك (برهان) ۲۳- رنورك ، بوب کوچک که در سب
 شعر بیست (برهان) و معی از اسطحه سر آن معایبیر (برهان) ۲۴- شابی ، دشمن (رب)
 ۲۵- سحت رسنه (رب)

رسور و شان (۹) عمل مستك مساحت شمشیرهای کج ، درجم و راس بلان دژ حم (۴)
 ارهلال و محره (۴) باد مآورد ، و حمجر د لب (۴) نکر دلاوران ، مُحاسده (۵) ارعهده
 رأس (۶) کره میگذرد از هم مع برده ، مهر در حشده از چرخ نُرسی (۷) سپر نرس
 کسندی ، و از نری حُمام احسام سور ، آتش بحر من شسله (۸) و کهکشانشامادی از
 شسعه خود و حیمان (۹) ، اشعه آفتاب فنام میناوب ، و اربعه (۱۰) سب آ سناک ، اندان
 حاکی مینازران در عرصه اسلال (۱۱) و احراوی (۱۲) احراوی (۱۳) و احراوی (۱۴) میناوب
 دررعن کارزار لاله رازها از دم سب دمدم (۱۵) از دم (۱۶) ر مند مند ، و سمان حاسمان
 سمان شعوی (۱۷) شهابی از هر طرف در هر طرفه العن (۱۸) طاهر میگردند
 در آ مرور از اب بر گسوان (۱۹) ر کس وان و اب حادی ، و هاب و صا ر
 و وح محاصمان حرای بلاهی (۲۰) و محاصم (۲۱) را حر آب و لاعاصم الوم من
 امرالله (۲۲) جوانی عتاب (۲۳) بریر از هر سو سوی دلها برن و د ، و حمجر
 پهلوشکاف هادزان در آن معرکه سینه و حگر را در آن صرف برن ، و اززان

- ۱- خانه رسور عمل که در آن عمل است (رهان) ۲- نحوی (رب) ۳- گاهکسان
- (رب) ۴- د ب دمانه سکل بودت دریک ج ۱۱ ص ۱۰۵ ۵- اجتماع دو کواکب در یک
- مرج (از کور) ۶- رک ج ۱۱ ص ۱۰۵ ۷- سبری سکل ۸- ام برج سسمار
- درارده برج ۹- فر آگند و عی حابه آ- ر و سمن که روز حنگ و سبند (برهان و حاسنه آن)
- ۱۰- در حسدگی و سانی (اروب) ۱۱- آهسه آهسه و آمدن (رب) کسندن سمسور
- ۱۲- مرهه سندن سمسور (رب) ۱۳- سوحن ۱۴- درنده سندن (لعد)
- ۱۵- دمانه لخطه بلخطه ۱۶- حور ۱۷- حسی و ع گونه ۱۸- حم
- هم ردن ۱۹- و سنی نایب که د روز حنگ و سبند و اسب را ر و سبند (رهان)
- ۲۰- باهم نکار بودن (رب) ۲۱- دسبی ۲۲- سب گنبدان دهبای
- امروز از امر خدا (از آیه ۴۵ پیوره خود) ۲۳- اضافه سینه به سینه

از فصم (۱) و فصمی (۲) که در معمر و معری نگارم رد کام جان عدو (۳) آب دیدان (۴) را
 لذت چش وید سرور (۵) مساحب ، و براران رزم آوران ار گلهای حرومی (۶) که
 بظراب ژاله نکان آمدار د صاحب کارزار شکفته مسکرد فوج هندانه (۷) را دکمیل
 عب اعجب الکفار انه (۸) بسگف م اداحب گد آوران (۹) کند آور (۱۰)
 هر جاب که جمله ورمی گسند ما مند عصب (۱۱) عه ماك از دم عصب (۱۲) دم (۱۳)
 عصب (۱۴) می افسادند و هاداران جنگجو^۱ هر طرف که زوی م آورند اسف
 مهند (۱۵) سرهای هندوارا چون هندوانه^۲ اوجهل (۱۶) اکر من الذا (۱۷) در
 صحرا غلطان مسکردند از نوانر (۱۸) و امر (۱۹) و نوانر (۲۰) ، وار (۲۱) نوا (۲۲)

۱- ط، حرومی ۲- و ندارد ۳- ط، جنگجوی

- ۱- میکس می آ که جدا سود (رب) ۲- هم میکس و جدا سندن (رب)
 ۳- دسمن ۴- گول ساده لوح (لعد از صحاح الفری) ۵- طررون طررد
 ۶- ب و د سعید (برهان لعد دل رود و طررون) ۷- ح خرج حسگی حواحب
 ۸- اضافه سیمی است ۹- ما مند نازانی که بسگف آورده
 است کساوردان را روناسندن آن (ار آة ۱۹ سوره حد د) ۱۰- ح کند آور سخاوردلاور
 (برهان) ۱۱- مرکب ار کند ، جنگ (رب) + آور جنگور ۱۲- سر
 ۱۳- دسه (رب) ۱۴- سمسر بران (رب) ۱۵- خون ۱۶- محب
 سرح (رب) ۱۷- سمسر که اراهی دی رده نامند (رب) ۱۸- حطل
 حردره اوجهل هر گناهی است عدو حردر حرد در بهات بلعی (رب) کسب (برهان)
 ۱۹- سر از کند و محب الامال د به چ اول مستطنده و در بعضی حواسی د کلمه ملج وسه اند
 و هر چند دنا ملج بود ولی مناسب هندوانه^۲ اوجهل و سردسمن د ک و مناسب ر است
 ۲۰- ی دربی بودن ۲۱- ح مانر سمسر بران ۲۲- ح مانر کمان که ر ا ناره کند
 ارسجی (رب) ۲۳- ح ۲۱ در داول آس ۲۴- دسیمی کردن ماهم (رب)

بر می‌افروختند ، و بر قوام (۹) بی قوام (۴) و اندام بی اندام دشمنان ، با دایر (۳) و دایر (۴) قنای فنا می‌ریدند و ممد و حنند

از بیران (۵) جنگ ، کهات (۶) زبیران بر تیران (۷) پیوست ، و ارحون شفق گون
پیرو بر با ، پنجه آفتاب در چرخ پیر ، نر (۸) سب رحش بهادران تهمتس تن ، ارباوك
و روبس ، ذائل (۹) سد ، و شد بر (۱۰) دلاوران خسرو شکوه ، ار رحم سب و سنان
کلکون گردید .

کرة رمیس گویی گویی بود درحم جوگان قوایم (۱۱) مراکب ، و آسمان ،
بخاری اربحار^۱ قنیه راحل و راکب در آن بحر پر آشوب امواج دماء ارسر سوران
یلک سرو گردن برتر گدشت ، و اردم^۲ اچنخ (۱۲) و تس ، حور^۳ سرحون^۴ (۱۳) رنگ ،
بر ابطال سرچنگک^۵ جاری گشت^۶ .

نَرْتَصُوا (۱۴) وَ نَصَرُوا (۱۵) وَ تَرَسُوا (۱۶) وَ نَسَرُوا (۱۷) وَ وَقَرُوا (۱۸) وَ قَرُوا (۱۹)

۱- بو، عا، طء بحار ۲- بو، سرحو ۳- طء اصافه دارد، سرچنگک
۴- طء اصافه دارد، عربی ۵- بو، بداد

۱- بالای مردم، (رب) ۲- مایه درستی و آراستگی (رب) ۳- شمس
رنگ رده (رب) ۴- سری که در گذر از سانه (رب) ۵- ح نار،
آس، ۶- ح لینه، زمانه‌های آس ۷- نشئه نر، آفتاب و ماه ۸- حنا
(برهان) ۹- جار سب (برهان) ۱۰- نام است خسرو درویر (برهان)
۱۱- چهاردمت و نای است، ۱۲- سرورین (برهان) ۱۳- عبات (برهان)
۱۴- انتظار برود ۱۵- شکسایی و زریدد ۱۶- سرس داشتند ۱۷- برهر
کردند ۱۸- آهستگی نمودند ۱۹- سات و زریدد

وَوَقَرُوا (۱) وَفُرُوا وَابَاهُوا (۲) وَنَأَهُوا (۳) وَتَوَّوْا (۴) وَنَأَشُوا (۵) وَنَأَشُوا (۶) وَنَأَشُوا (۷) وَ
 بَهَامَشُوا (۸) وَنَهَأَشُوا (۹) وَ مَرَّغُوا (۱۰) وَ نَرَاوَعُوا (۱۱) وَ أَحَلَسُوا (۱۲) وَ نَحَالَسُوا (۱۳) وَ
 أَحَرَّنُوا (۱۴) وَ أَحْتَرَّنُوا (۱۵) وَ أَسْهَلُوا (۱۶) وَ أَحْتَرَّنُوا (۱۷) وَ أَهْرَنُوا (۱۸) وَ أَكْرَنُوا (۱۹)
 وَ أَلَعُوا (۲۰) وَ أَلَعُوا (۲۱) وَ أَحْصَرُوا (۲۲) وَ أَحْصَرُوا (۲۳) وَ أَحْصَرُوا (۲۴) وَ أَدَّهُوا (۲۵)
 وَ أَهْدَنُوا (۲۶) وَ أَنْرَرُوا (۲۷) وَ أَنْفَدُوا (۲۸) وَ أَنْفَدُوا (۲۹) وَ أَنْفَدُوا (۳۰) وَ شَرَّدُوا (۳۱)
 وَ طَرَّدُوا (۳۲) وَ نَاحُوا (۳۳) وَ نَاحُوا (۳۴) وَ حَاصُوا (۳۵) وَ صَاحُوا (۳۶) وَ شَاوُوا (۳۷) وَ شَانُوا (۳۸)

- ۱- تمام کردند حق را ۲- عارت کردند ۳- ساختگی کردند .
 ۴- مرخصند (بریکدیگر) ۵- بیم درآمیختند (رب) ۶- ملایم شدند جنگ
 را (ارزب) ۷- دریکدیگر درآمیختند (رب). ۸- و دریکدیگر درآمیختند.
 (رب) ۹- و آمیخته شدند (رب) ۱۰- درجاءك ملطافند (ارزب)
 ۱۱- و با همدیگر گفتی گرفتند (رب). ۱۲- و بیم آمیختند (ارزب) ۱۳- و از
 یکدیگر رموزند (رب) ۱۴- مرا میخواستند جنگ را (رب) ۱۵- و نا
 یکدیگر کارزار کردند ۱۶- بر زمین درآمیختند (رب) ۱۷- و اندوختن شدند
 (رب) و شاند معنی احزنوا ۱۸- و سب در کار افتادند (رب) ۱۹- و شتاب کردند
 (رب) ۲۰- و سازی مرا میخواستند (رب) ۲۱- و صحبت مانده گردیدند (رب)
 ۲۲- و محاصره کردند (رب) ۲۳- و صحرا درون شدند (رب) ۲۴- و بریان
 در افتادند (افزودن الوارد) ۲۵- و دور گردانیدند (رب) ۲۶- شتابی
 کردند در رویدن (رب). ۲۷- و بیرون کردند (رب) ۲۸- و در گردانیدند
 (رب) ۲۹- چسبند در سج و همه آما (آس افروختند) در حمله کرده اند ولی ندان
 معنی (افزودن) است ۳۰- و جانیدند (رب). ۳۱- مرا کفده کردند (رب)
 ۳۲- دور کردن فرمودند (رب) ۳۳- و ظاهر شدند (رب). ۳۴- و آماده
 و مهیا شدند (رب) ۳۵- و گرد بر گشتند (رب) ۳۶- و نامک کردند
 ۳۷- و جنگ بر پا کردند ۳۸- و آم

وَخَوَّا (۶) وَخَانُوا (۳) وَحَمُوا (۳) وَجَانُوا (۴) وَانَلَمُوا (۵) وَانَسَلُوا (۶) وَاعْوَلُوا مِمَّا
 عَلَيْهِ عَوَلُوا (۷) فَلَمْ يُسْمِعْ إِلَّا أَسْمُ الْخَيْبَةِ (۸) لِيَحْنَسَ الْمَيْبَةَ (۹) وَهَفِيفُ السِّهَامِ لَدَيْعِرِ
 الْإِهَامِ (۱۰) وَصَلِيلُ نَمَاتِ الثُّمُودِ مِنْ عَيْلِ أَنْبَاءِ الثُّمُودِ (۱۱) وَقَرَعُ الطُّبَاتِ بِالطُّبَاتِ (۱۲) وَ
 وَقَعُ الشَّيْبَةِ عَلَى الشُّبَابِ (۱۳) وَضَجَّةُ الْحَدِيدِ بِالْحَدِيدِ (۱۴) وَعَجَّةُ الشَّدِيدِ مِنَ الشَّدِيدِ (۱۵)
 وَحَصَّةُ رَحَاءِ الْخَرْبِ (۱۶) وَعَبَّحَتْهُ أَصْحَابُ طَنْمٍ وَضَرْبِ (۱۷) وَهَدِيرُ حَمَامِ
 الْعِمَامِ (۱۸) وَرَحْرَةٌ قُرُومِ الْأَقْدَامِ (۱۹) وَهَرِيرُ رِيحِ الْمَاسِ (۲۰) وَهَرِيمُ رَعْدِ الْمِرَاسِ (۲۱)
 وَوَعْوَعَةُ دَثَابِ الْحَدَلِ (۲۲) وَغَطَّعَهُ أَحْدَلُ الْأَحْلِ (۲۳) وَدَعْوَةُ الْمَوْتِ بِالْعَجَلِ (۲۴) وَ
 دَعْدَعُهُ صَاعِ الْبِصَاعِ (۲۵) وَوَهْوَهُ سَاعِ الْقِرَاعِ (۲۶) وَرَفْرَفُهُ الْأَفْوَحِ الْهَائِئَةِ (۲۷) وَ

- ۱- وهریتند (رب). ۲- وریان کردند. ۳- وعلمه کردند (رب). ۴- و مریدند
 (رب) ۵- و متحیر و اندوهگین شدند (رب) ۶- و دل سرگشته نهادند (رب)
 ۷- و بالندند از آنچه ندان نمکته کرده بودند ۸- بس شمشه سبب مگر باله کمان
 ۹- سرای آرزوی هر کس ۱۰- و آوار و ریدن بپرها مخاطر نرم رهن (و طاهر آتندوب
 شتاب کردن در کشتی محروح، ولی در سجده رهن است) لشکر بر رگ ۱۱- و آوار
 شمشیرها آرد شمشیری کینه بوران ۱۲- و کوهن بپرمهای شمشیر بر سر بپهای شمشیر
 ۱۳- و اعدان تبری (شمس) بر اسب نرم همان (یا بر سر شمشیر) ۱۴- و هریاد (جوردها)
 آهن ماهی ۱۵- و مانگه مرد دلاور از مرد دلاور ۱۶- و آوار آسمای جنگ
 ۱۷- و هریاد مردان بر مردن و شمشیر مردن ۱۸- و آوار کبود بر رگ ۱۹- و مانگه
 بر ردن بهتران دلس ۲۰- و زوره ناد جنگ ۲۱- و آوای سدر سخن
 و شدت ۲۲- و مانگه گرگهای کارزار ۲۳- و بوای خوج مرگ ۲۴- و خواندن
 مرگه نه شتاب ۲۵- و بر کردن پیمانۀ بکار ۲۶- و هرس درندگان
 کوما کوب درم ۲۷- و آوار حسن لشکر بر سناک

رَفَرَقَهُ التَّحَارِيفِ الثَّابِتَةِ (۱) وَ زَفَرَقَهُ التَّرْيِيشَاتِ الرَّاسِعَةَ (۲) وَ هَيْبَتَهُ الطَّلَنَاتِ
 الْمَاهِيَةَ (۳) وَ رُعَاهُ دِيَانُ الْيَصَالِ (۴) وَ مَعْتَمَةُ لَهَبِ الْوَعَاءِ وَ النِّصَالِ (۵) وَ نَزْرَةُ السُّورِ
 النَّاسِلَةِ (۶) وَ حَزْحَرَهُ الثُّمُورِ النَّاسَةِ (۷) وَ حَزْحَرَهُ اِفْرَادِ الرَّحَالِ (۸) وَ فَشَقَّتْهُ اَوْفَادِ
 الْاِحَالِ (۹) وَ دَمَعَرَهُ اَلْحُورِ الْعُجُولِ (۱۰) وَ شَعْنَعَةُ الرَّمَحِ التَّصْثُولِ (۱۱) وَ طَطَّنَتْهُ اَفْوَاحِ
 الْمَلَايِ (۱۲) وَ طَطَّنَتْهُ اَفْوَاحِ الدِّمَاءِ (۱۳) وَ شَحْتَعَهُ الْغُنْدِ الطَّعَاشِ (۱۴) وَ حَشْحَشَتُهُ ذُرُوعِ
 التَّحْشِخَاشِ (۱۵) وَ قَصَصَتَهُ الْاَحْسَامِ الْجِصَامِ (۱۶) وَ كَسَكَنَهُ عِطَامِ الْعِطَامِ (۱۷) وَ صَلَصَلَتُهُ
 الصَّمِصَامِ الصَّمِصِمِ (۱۸) وَ صَهْ صَهْ الصَّمِ الصَّلَادِمِ (۱۹) وَ طَطَّطَّطَّه الْكِعَابِ وَالْكَعَابِرِ (۲۰)
 وَ تَسَنَسَنَتُهُ طُيُورِ النَّطَاحِرِ (۲۱) وَ تَشَنَشَنَتُهُ اَهْلِ الْجَلَادِ (۲۲) وَ تَقَقَعَتُهُ اَدَاةِ الطِّعَالِ

۱- یوه الریسان ۲- ط، هیبه ۳- ط، وحاء ۴- ط، دیمان

- ۱- ویا بگه سرهای سوراخ کسند ۲- و حال گستریدن سرهای مریزاده برنات
 شونده ۳- و آوار بر سرهای حراحت رساننده ۴- و آوار بسکاهای
 بیر مکس مانده ۵- و آوار آس سوراخ کارزار و سرد ۶- و هرس، هراس
 شعاع ۷- و آوار کردن بلمسکهای ریابنده ۸- و تابگن کلری همگنک
 پمادگان ۹- و آوار دهنه‌های اهل هرود آسند ۱۰- و آوار اسبان بر
 ۱۱- و در آسختن سره زرده ۱۲- و آوار فوچهای ملا ۱۳- و ملاطم
 موچهای حوی ۱۴- و یا بگه ملاح سماء جلال ۱۵- و آوار زره زره
 پوشندگان ۱۶- و آوار شکستی کالندهای ساور ۱۷- و (آوار) کوهه
 شدن استخوانهای برزگان ۱۸- و آوار شمس در سب گذرند ۱۹- و یا بگه
 مردوسا و گذرند در عزمت سرسخت ۲۰- و (آوار) شکس شتالنگها و صافهای دست
 ۲۱- و ستاب بریدن سرهای دوزو که ماسد مرغانند ۲۲- و آوار اوس کسندن بوسب
 چابگ دیمان

و الطراد (۱) وَ هَيْقَعُهُ هُدَامُ السَّدَادِ (۲) وَ حَجَجَةُ النُّهَادِ فِي مَدَائِلِ الْجِهَادِ (۳) وَ رَمْرَمَةٌ
 نَارُ الْهَيْجَاءِ (۴) وَ حَسْسٌ لَهْمَاتِ اللَّطِي (۵) وَ نَضْنَصَةُ أَفَاعِي الْعِرَاصِ (۶) وَ عَيْطَلُهُ فُرْسَانِ
 الْعِرَاصِ (۷) وَ كَشْمَسُنُ أَفْعَوَانِ الْمُرَّانِ (۸) وَ فَحْصِحُ السَّحْعَانِ الشَّحْمَانِ (۹) وَ حِضْبُ أَقْوَاسِ
 الرُّمَاءِ (۱۰) وَ قَرَقَرَةٌ نُومِ السَّكْمَاءِ (۱۱) وَ صَرَصَرَةٌ نُزَامِ الْخِرَاءِ (۱۲) وَ حَهْجَهَةُ الْخُودِ
 الرَّحْرَاحَةِ (۱۳) وَ هَهْجَهَةُ الْأَسُودِ الْعَبْجَاحَةِ (۱۴) وَ رَهْرَهْقَةُ الْخَيْوسِ الْحَرَارَةِ (۱۵) وَ هَرَهْرَهُ
 الدُّبْلِ الْعَسَالَةِ (۱۶) وَ هَرَهْرَهُ الْهَنَادِكِ (۱۷) وَ دَقْدَقَةُ السَّنَائِكِ (۱۸) وَ دَنْدَنَةُ الْأَطَامِمِ (۱۹)
 وَ كَهْكَهَةُ الْأَقَادِمِ (۲۰) وَ فَهْفَهَةُ الضَّمَاعِمِ (۲۱) وَ حَمْحَمَةُ الْحَمَائِمِ (۲۲) وَ حَمْحَمَةُ

۱- دو تمام مسح حطب ، وتصحيح قناسي.

- ۱- وآوار آلات سرمسردن و حمله آوردن ۲- وچکاحاک شمسیر بران پریسان
- کسند ۳- ومانگ کردن چهار کسندگان در کارزارهایها ۴- وحرورن
- آس سرد ۵- وآوار شعله های آس سوران ۶- و ران حساسدن
- سرمه های ازدها مانند ۷- و عوه های سوزان حسگ گاه ۸- وآوار بیره های
- لرزان که همچون آوار بر آمدن اهنی براسب از نوبت ۹- وآوار دلرانی که مانند
- ماران برند ۱۰- وآوار کهان سرانداران (رب) ۱۱- وآوار دلران
- نوم مانند ۱۲- ومانگکصص جنگجویانی که بارهای شکاری ؛ مانند ۱۳- ومانگ کردن
- سناهان موج رن ۱۴- وهرس شبران ما مانگ وهریاد ۱۵- و صدای
- حندة سناهان گران ۱۶- وآوار حساسدن سرمه های بارنگ سحربران ۱۷- وآوار
- حسگجویان هندی ۱۸- و صدای سم ستوران ۱۹- وآوار پای
- (اسنان) ۲۰- وهرس شبران- ۲۱- ومانگک شبران ۲۲- و مسح
- با آسکار گهن مهتران

الاحمال (۱) وَهَمَمَةُ الْأَطْطال (۲) وَعَمَمَةُ الْأَقْقال (۳) وَصَبِيُّ الْأَقْبال (۴) وَهَلْهَلَةُ الرُّر (۵)
 وَوَلْوَلَةُ الرُّر (۶) وَعَالَعَةُ الْمُتَهَوِّرِین (۷) وَقَلْقَلَةُ الْمُتَنَبِّرِین (۸) وَهَشْهَشَةُ الدَّرُوعِ (۹)
 وَهَشْهَشَةُ الْخُوعِ (۱۰) وَحَكْحَكَةُ الْمُتَنابِصِلِ (۱۱) وَحَلْطَةُ الْمُتَنابِصِلِ (۱۲) وَقَهْقَهَتُهُ
 الْقَوَارِین (۱۳) وَهَمَمَةُ الْقَداعِین (۱۴) وَعَطَطَةُ الْمُواکِ (۱۵) وَهَضْطَةُ التُّراکِ (۱۶)
 وَتَقَدُّهُ الْتابِ (۱۷) وَحَلْقَمَةُ الْأَسابِ (۱۸) وَبَعْرُ الْعابِینِ (۱۹) وَصَبْبُ الْمائِینِ (۲۰) وَ
 لَحْبُ الْحالِینِ (۲۱) وَبَهْبُ الْأَسودِ (۲۲) وَقَصَبُ الرُّعُودِ (۲۳) وَحَشْرَحَةُ الْمُتَطَوِّبِینِ (۲۴) وَ
 حَحَّةُ الْمُتَوِّبِینِ (۲۵) وَهَيْعَةُ الْمابِحِینِ (۲۶) وَصَيْحَةُ الْمابِحِینِ (۲۷) وَرَعْقَةُ الْمُسْتَمْرِعِینِ (۲۸)
 وَنَعْتُهُ الْمُسْتَمْرِعِینِ (۲۹) ، وَهَتافُ الْمُجْرُوحِینِ (۳۰) وَعَطَطُ الْمُتَدَبِّحِینِ (۳۱) وَنَعْدُ

- ۱- و شبیه اسبان ۲- و حروس دلبران ۳- و مانگک بادشاهان (افعال
 المنعیه بادشاهان بمن) (رب) رؤسا (افعال الموارِد) ۴- و آوار ملان ۵- و فریاد قوی بیان
 ۶- و هوهای فوجها و مردان ۷- و آوار (عملل کلمه اوست که بدان مرو گویند را
 راند) بی تاگان ۸- و مانگک گردن بلنگ حصان ۹- و آوار ریهها
 ۱۰- و (صدای) حیمس گروهها ۱۱- و حکاکاکک سمها ۱۲- و آوار
 حریف مراندار ۱۳- و صدای حنده سواران ۱۴- و (آوار) رهتار مردمان
 کلان حته ۱۵- و صدای دسه های سوا ۱۶- و مانگک اسبان ۱۷- و آوار
 دندان شمر دسه ۱۸- و صدای ترهم حور و در دانهها ۱۹- و هرمان سرور
 شومدگان ۲۰- و حروس رانسدگان ۲۱- و مانگک اسمان ناز دگان
 ۲۲- و هریدن شیران ۲۳- و عرس مندرها ۲۴- و صدای کلوی (حرجر)
 صرد خوردگان ۲۵- و بفر رمان دندگان ۲۶- و مانگک برساک فرمان
 ریندگان ۲۷- و صدای شمورزان ۲۸- و هرمان مرسدگان ۲۹- و مانگک
 ارجای بر کمدگان ۳۰- و ناله حفتگان ۳۱- و حرجر سر ریندگان

بدل المجهود حصل المصود (۹) و كمثل المراد و كالم المراد (۴) و سلب عن اخصوم
قره الافدام (۴) و احدثوا الواصي و الاقدام (۴)

رورحسك بوسود سرح و ساه ارحون و گرد

موج درنای محیط و اوج گردون رن

براین مموال سی هرار نهر ارلشکر هندی را در کتب به شمسیر آندار آس کار
سریر اد بک افام اصمصام التوله اسر و برادر و اماع حب رگسه کشته گشته
رهان الملك ، ا جمعی ارامراء رنده رنده احد (۵) گردند

ود بحر المرء ما بهری و رکه

حتی رگون الی در طه - ما (۶)

بفتة ان صالح (۷) قبل افکن اهرام ناصه عجاله الترا کس (۸) هرار قبل سکفال
ار آن افسال (۹) فلان (۱۰) مرا ط (۱۱) حصول بوسوب ، که هر يك آسمان رگ آفتاب
رگ ، سحاب جل ، بدر خجل (۱۲) ، سُها (۱۳) جسم محره (۱۴) حرطوم هلال کجک (۱۵) ، فلك

۱- طه ، اصابعه دارند

- سب آمد ۲- و احام افب مقصود و حسنه مند
- گردن ۳- و سینه مند از دسمان روی داری ۴- و گروه سینه جوی
- سایها و گامها ۵- گرفتار (ب) ۶- گاهی خواریه سجاد مرد حر را که آرزوی
- آرا داد س رمی - آرا را آ که سمب سود هلاکت او را ۷- جمع فتلق بفتح اول و سوم
- وسکون دوم اسکر (ر) ۸- مانصر آ حد آمانه و سیرود معال النمره حاله الترا کب
- (ر) ۹- ج حمل ۱۰- هر ج او گان ۱۱- ج صرفه سینه
- ۱۲- رگوانه (ار ب) ۱۳- ساره اسب حرد در ان مس صبری (ر) ۱۴- کپکس
- ۱۵- آه ب سرج و دسته دار که در ان دان اول را واحد (ار رهان)

هودج ، هئاس سپهر گردیده ، نعره اس رعده عن سنده آسمه (۱) اس برق درخشیده ،
 پیکرش کوه حسیده اماش (۲) سع برنده درصلاک شهر درنده ، درحرام نعل هر ع (۳)
 پریده ، درخه جهای نهجهای آگنده ، و رفلك ا نده و اصبا ارمده و نام ژنده
 پیلان ارآن رنده گونا قبل فلک سراسر منای با او معارضت گشبه که و آنسته
 حورشدرگ مدکسه و مهندس فصا از فوام آن پیلان پیلپا (۴) رای گد
 لنگه و طازم بلعام افراسه که اساسی چنین در بنا رما مانده

اراساطین (۵) ارمه هر لب چهار طاقت که جهت طاق بروای آسمان مسوا
 گفب و هامون وردی که د نسته سمس زمرمه مسجان (۶) ملاه اعلی (۷) مستوان
 سعب دل سحاب (۸) درنس هکل جسمس (۹) چون قطره سحاب دریس دل ، و
 در ای مل در حمت ا نام صده مس ما مد بر که (۱۰) در حمت در نای مل منلیله (۱۱) اس
 کوه السرور ا مل (۱۲) و حوصه (۱۳) زرگار من حوره (۱۴) شیمان عرصه نرم را کفیل

- ۱- طاهراً بلکه مله ا معصود آینه مل سب نعره نسته ه آن وساد معصه دانسته است که
- ۲- اب حبات دندان سحر (ب) ۳- م عی
- ۳- اب که از لای م غار بو و س عی م مد حر علوم قبل آوجه است (رهان) فلمون (لعد)
- ۴- ب سوب آگنده که معصه ر آن هرا گمر (رهان) ۵- ح اسطواء
- ۶- ح مسیح مد ح گو نده ما که ۷- گرو فرسنگ عالم طلوی
- ۸- ار جمل مانده اصاوه م ه ه ه اورد ۹- د و سی ا است
- ۱۰- سر د ازم گسب و گردان گسب رسردون ۱۱- لان را کنده منان آگن د سا
- (مورخ س ای مصحح د رسنای س ا) ۱۲- بر ۱۳- آنگ ۱۴- ص
- ۱۵- دل (ب) حر علوم ۱۶- ب دل م ا آبر لی م است داد طاه ا م ب
- ۱۷- صحت است و همه ۱۸- ح د اب حوصه ا ح ص مع لرم و است آن اعم
- ۱۹- ح ن کبر حده و سده و هودج معنی کرده ۲۰- ا د مان ط

وَلَمْ يُعِدِّدْ لَكُمْ الْأَرْضَ سُوراً يُسَاوِرُهُمْ عِدَىٰ يَوْمًا كَهَيْلِهَا (۱)

بیت :

پیکری برزکوه در هامون بیسموی روان بچار ستون

افاصی (۲) و ادایی (۳) را بیوب (۴) آمال مالامال مال مالی (۵) ، واعناق (۶) امیدشیح و شام اردر حوشاب و حلل و حلی (۷) حالی (۸) ، حالی (۹) سد ، و عطایای (۱۰) تمثای خود دربار (۱۱) پرنار تعاع (۱۲) اطراف ، و اطراف (۱۳) تعاع (۱۴) گشت ، و در نك ارداد طرف (۱۵) از هر طرف طرف (۱۶) طرف (۱۷) و طرف طریف و ادایی (۱۸) ررس و سیمین مُرَّصَع حواهر نمین (۱۹) که در هیچ طرف درمان و اوان ، در تحت اطاق و لك قوالسنوات طاقا (۲۰) شبهنر موجود گشته ، و ارعیر آن صحن (۲۱) عوری (۲۲) جرح و پروره کون بختون دوری (۲۳) متلا گردید ، و فروش (۲۴) کشمیری که فر و شکوه آن در فصل ربیع (۲۵) فروش کوه و دست (۲۶) را پامال حجات ساخته و بهارستان حاد در پیش

۱- و آمده بگردید پادشاهان رس باره ای ا برای زوری نه دشمن در آنان جمله آورد ،

- | | | | |
|-------------------------|---|---------------------------------|---------------------|
| ۱- ماسد یمن | ۲- دوران | ۳- ردنگان | ۴- ح مد ، خانه |
| ۵- سار و فراوان (برهان) | ۶- ح صو ، گردن | ۷- ربو | ۸- فی الحال |
| فورا | ۹- آراسه | ۱۰- ح مطنه ، بازگی | ۱۱- شور و عوجا گنده |
| (رب) | ۱۲- مناع افاده روزها (رب) | ۱۳- ح طرف سار اول ، مال بود | |
| ۱۳- کرامی نژاد (رب) ، | ۱۴- رحب (رب) | ۱۵- چشم بپردن | |
| ۱۶- هان و (رب) | ۱۷- ناد ، نماب (ارز) | ۱۸- جمع جمع ااه ، طرف | |
| ۱۹- کراسها | ۲۰- و آسمانها مواهی بعضی مرصع را | ۲۱- قدح و رکنا (رب) | |
| ۲۲- مسوب دهور | ۲۳- حیوی که در وقت خاص خاص شود ، مقابل مطبق | | |
| ۲۴- ح بربر | ۲۵- بها | ۲۶- فروش ح فرس ، و معصود به هان | |

نهارتاش (۱) از شرمساری رنگ ناخته ، و گاهای ظری (۴) خود را در عداد خار
 بوته‌های آن شمردی ؛ بلکه ارا به حال سر بر افکنده «أدُلُّ مِنَ السَّاطِعِ» (۳) نقش قالی
 شمردی (۴) . محمل ارشک او بیجواب بود ، و قالی از عم در تم و تاب ، و باقی نهائس بی قیاس
 ساحت حصول ، وصول یافت ، و در حقیقت لَهْمَةُ الصَّيْمِيِّ (۵) از جانب هندیان بست
 باصناف آن اصیاف (۶) منرله (۷) که بارل منرله (۸) وارل (۹) سماوی بودند بعمل آمد و
 عاقبت حاسرا اصافه آن اصافه (۱۰) کردند

«محمدشاه» از حومه رُئُون (۱۱) بر روی گرابنده متعل (۱۲) «کرال» فرار و در
 میان حصار احصار (۱۳) حست «اقصر لمانصر» (۱۴) ، ناهر و الا جمدهر از سوار سوار (۱۵)
 سوار (۱۶) سوار ، که سوار (۱۷) ساعد (۱۸) حالات و سوار (۱۹) نشأه نسالت (۲۰) بودند ،
 سوار (۲۱) اسوار (۲۲) وادوار (۲۳) اردوی او را فرو گرفتند ، و مانند مزگان اشعار (۲۴)

۱- ط و ه های سردی ۲- ط ، اسوار

- | | | |
|---|--|--------------------|
| ۱- ح پاره، مسوی به بهار، گاو سیر | ۲- پروانه شادان | ۳- حرار بر |
| از گستردی چه آن همیشه گسوده است و بر آن نامی برند (رک مجمع الامثال) | ۴- قس | |
| قالی شمردن ، از درند اول، بی نیکار بنگی دادن در مورد محبتان که شد | ۵- ماشای | |
| مهمان، | ۶- ح صفت، مهمان | ۷- فرود آمدن |
| ۸- اول منرله | | |
| مشابه، مانند | ۹- ح ارله بالای سجد (رب) | ۱۰- بهایی |
| ۱۱- ح ک | | |
| ۱۲- ساه جای (رب) | ۱۳- محس شدن (المجد) حساری | |
| شدن | ۱۴- از طلب ناراه ساد خون بانان بد اگر است (ا مجمع الامثال) | |
| ۱۵- هر بنده گز (رب) | ۱۶- شر (ب) | ۱۷- نام (ب) دست شد |
| ۱۸- نارو | ۱۹- ص (رب) | ۲۰- دلبری (ب) |
| ۲۱- حران | | |
| حمله گان (از ب) | ۲۲- جمع سوره ناره شر (رب) | ۲۳- کردا کرد |
| ۲۴- ح شعر مصبول، کرانه ماحس که مژه بر روی ود (ب) | | |

اربعین حرم با حنای (۱) و اِحداو (۲) احذاق (۳) مُسکر او پردا حنند

چون دوحه (۴) عیناعنه (۵) و حدنقه (۶) علماء (۷) دول علیاه (۸) نادره از حوسار
 نصرت ، نصرت (۹) ندرت ، نادره و الاحاه (۱۰) بعد از مشاهده این استیلا در حضرت
 عائشه قآنسه (۱۱) از باب استیلا (۱۲) در آمده « نظام الملک » را که هُدوس (۱۳) امور
 هندوستان بود بخدمت اقدس فرستاد که از روی اطاعت صورت احلاص ، مابذ و پیمان
 سماں پیمانید « نظام الملک به رکنس (۱۴) شرف رکنشی (۱۵) در نافته سفا عس تقول
 شُعوع (۱۶) و معرون ، و با صطناعات (۱۷) عمر مَنون (۱۸) مَمون گشته بهال حالش از
 ماهل (۱۹) مُسهله (۲۰) احسان ، احسا (۲۱) و احصاء (۲۲) بی احصاء (۲۳) ناهب ، و نوبه (۲۴)
 عهد و نوبه (۲۵) زعد و صوانط (۲۶) استجالی (۲۷) و شرائط استجالی (۲۸) بتقدیم

۱- ط، اصطناعات ۲- و، مهیون

۱- احاطه کردن (حواشی) مأخذ آن ناهب ۲- گردوری بر آمدن احاطه

کردن (رب) ۳- جحدف سناه مجسم (رب) اسعا معنی گردا گردنکاره ۴- حد

در گه و گه حد (ب) ۵- در حد جنس سناز در گه (ب) ۶- ناع

۷- مرهرا در سناز و درهم (رب) و از حده علماء، مقصود اعین در حد است ۸- لید، نائیکوه

۹- شادا بی ۱۰- مقصود محمد سناز است ۱۱- معنی ان ۱۲- بناه حواسین (لعد)

۱۳- دای امور (رب) ۱۴- شاد کردن (رب) ۱۵- بطنم و سلام صوانط (ب) (ع)

کعبه سی (جامع الزوارح رسامی ج ۲ ص ۴۲۰-۴۲۱) ۱۶- حد شاد (ب) ۱۷- ح اصطناع

مکون کردن (ب) ۱۸- ارب بی (اررب) ۱۹- حج اول رسم و سکون

روم، آه (ب) ۲۰- سر آه سناز (ب) ۲۱- آه اما لید (اررب لعد)

۲۲- اب گردا بی (ب) ۲۳- می شاد ۲۴- وفا کردن ۲۵- نگاه اش

۲۶- ح صاطه فاعله فاعل ۲۷- می گردن کردن ۲۸- جمله گردا بی جا بی لید

رساید، و ادواب عمار که مُتار که مُستوفی (۱) و مراسم مشارک و مُشانکت (۲)
 مُستسقی (۳) گرداند، و بعد از استقصاء (۴) معاهدت (۵) معاهدت و استقصاء (۶) و استقصاء (۷)
 ادب (۸) معاد (۹)، معاودت کرده «محمدشاه پیرا وافی (۱۰) نوابی (۱۱) به واقعه (۱۲)
 الطاف حاقان مُوقی (۱۳) نوقی (۱۴) حسته برك برك (۱۵) و مُعادان (۱۶)، و روز دیگر
 در رسم مُعادان (۱۷) با اعظم دولت گورکانه عارم آستان آسمان درگاه گشت
 درگاه (۱۸) محیی (۱۹) حصر سحر و مهر افسردری گاه نادرنگاه اوقات رعایت
 و توفیر (۲۰) توفیر (۲۱) قدم از پرباختند، و از روی مُصادف، مُصادف، و باطف
 موفور (۲۲) از علاء نیب (۲۳)، علاء نیب (۲۴) آنجمان را در حسب سر بر گوهر آگس
 معر محالست فرس، و مطهر مذاول (دی قوه عبد دی العرش مسکن (۲۵) ساختند، و

۱- ط ویر و توفیر ۲- و، ره معنی ۳- این جمله در نسخ مصر است
 مس رطوبو سحّه و در ط از علاء م علاء م از سر علاء م کرده م، از علاء م کرده

۱- و از کردن ۲- داخل شدن در کند گز (المعند) انلاوی همکاری
 ۳- مر س، م طیم (باب استعمال دند سب) ۴- شمردن ۵- جمع معبد، فرا داد
 ۶- کوفاه کردن ۷- اگره ساحس ۸- حدان دامن ۹- دشمنی
 ۱۰- ح افی ۱۱- ح افی و لا ۱۲- نگاه داده ۱۳- داور مابست محفوظ
 (ب) ۱۴- رهبر کردن (رب) اجتماع اعلاء نگار فیه ۱۵- مسکن در ع مرسی
 ساحق، مره کوفاه کردن (ب) ۱۶- دشمنی (معادان کردن) حاصل صلی بر ۱۷- امداد
 کردن رد گمی (رب) ۱۸- هنگام ۱۹- آمدن ۲۰- افزودن
 تمام کردن ۲۱- رد گت دانس ۲۲- فرایان ۲۳- طندی آزاده
 طه نیب ۲۴- علاء آسنا ۲۵- حدان م ا / م (ه) رد صاحب عرس اجاه
 و مراب است (آ ۲۰ سوره که ر)

به کلید سه دندانۀ (۱) سین سماحت ادواب دلجویی از هر باب بر روی خاطر آموزش
 گشاده^۱ ریاض (۲) مهر (۳) جانی (۴) را از ناد مهر جانی (۵) عنایت ، بقارگی نصرت (۶)
 اردیبهشتی بخشیدند ، دولت گوردگاپه به نثریص (۷) اقبال نادری از قراصه (۸)
 قریص (۹) « احسن من شهاب » این شعر آخای من القواب (۱۰) (۱۱) عراصه (۱۲)
 ساحت^۲

و کُنتُ الدُّهْرَ است

نصرتُ الیومَ اَطْلُوعُ مِنْ نَوَابِ (۱۳)

۱- ط ، گشادید ۲- ط ، اضافه دارد شعر- ۳- درسام مسح امس
 وتصحیح رطوبت معجم الامثال

۱- قسمی کلید که از چوب منجی می ساختند و در ابتدای آن دندانهای چوبی نهاده بودند
 و سه دندانهای محکم بر اردیگر کلیدها بود و کلید سه دندانۀ من اضافه ششمی است که سین راسه
 دندان است و من سماحت سر اضافه ششمی دیگر است ۲- ح زوجه، مرعرا (رب)
 ۳- درستی ۴- مسیوب به خان محبت فلمی، مبری که در دل است ۵- معرب
 مهرگان مرصه ۶- ناره روزی (رب) ۷- شعر گشتی کسی را
 مدح (رب) ۸- روزه های روز و نیم (رب) ۹- شعر (رب) و قراصه
 قریص، اضافه ششمی است ۱۰- درسام مسح ، احسن من شهاب و صحیح احسن است،
 این شهاب من شریح من ثباته در ارفق از من ملتب و دکروی د العوشح (ص ۴۴) و در معجم الامثال
 دیل اطلع من به اب، آمده است ۱۱- شریح من از انگش ۱۲- رهاورد (ب)
 ۱۳- روزگاری بود که اطاعتی می کردم ، امروز چنانست که از اب فرما سردارم و نواب مودی
 بود که سفر ف و حمری از او بازماند ، روزی بد کرد که اگر باز آید مهاردستی او کرده گمان
 گشای با مکه ام سرد نه اند چون باز گشت وار د آنگاه شد به در و من (اطلع من نواب)
 مثل شد (ا ب)

و باین تقریب (۱) تقریب (۲) سیوف (۳) محاصمت از چامین تحقیق گرفت ، و
 هوای مُصافات (۴) از هوارین (۵) مصاف (۶) صاف گردید ، و عُقود (۷) حُقود (۸) اِنْحِلال (۹)
 و اِنْحِلال یافت ، و آینه طماع از اِطْماع رنک رنکار (۱۰) و رنک رنکار (۱۱) اِنْحِلال (۱۲)
 پذیرفت ، و نَمَار (۱۳) به نَمَار (۱۴) و نَمَار (۱۵) بیاری ، و مَش (۱۶) بِسَب (۱۷) ، و
 نَحْنِیب (۱۸) به نَحْیِیب ، و مُسَاآت (۱۹) مَسَاوات ، و مُحَاشِاب (۲۰) مُحَاشِاب (۲۱) ، و
 مُبَادِاب (۲۲) مُمَادات (۲۳) ، و مُهَارِاب (۲۴) مَهانات (۲۵) ، و مُدَارِاب (۲۶) مُدَارات ، و
 مُجَارَه (۲۷) مَرَحْمَت ، و مُجَارَه (۲۸) مَرَحْمَت (۲۹) ، و مَحَافِات (۳۰) مَحَالِات (۳۱) ، و

۱- ط ، گردیده ۲- و، این کلمه و کلمه قبل آنرا ندارد

- | | |
|--|--|
| ۱- درند اول ندین معنی، ندین معوال، ندین طریق | ۲- معنی در تمام کردن شعیره، نکار |
| رفنه، ولی مدبرک دیده شد | ۳- حسنه، شمشیر |
| ۴- حائل کردن دوستی (ر.ب). | ۵- ح هور، بفتح اول و سوم و سکون دوم، کرد و عمار (ر.ب) |
| ۶- ح هصف، حای صمیرین در حنک (ب) | ۷- ح حقد مکسر اول و سکون دوم کردن شد (ر.ب) |
| ۸- ح حقد، کسه | ۹- اِطْماع |
| ۱۰- دور کردن بره بدن (ر.ب). | ۱۱- بر گرداندن |
| ۱۲- وشیء | ۱۳- از هم دیگر |
| ۱۴- مات و بریدن (ر.ب) | ۱۵- ما یکدیگر معارضه |
| ۱۶- دشمن گریزی (ر.ب) | ۱۷- دوست داشتن (ب) |
| ۱۸- دور داشتن (ر.ب) | ۱۹- چمن آیس دربو، ط مساوات و ظاهراً مساوی، ندی ۲۰- سرد |
| ۲۱- معنی مناسب دیده شد | ۲۲- آشکارا دشمنی |
| ۲۳- ناوم گری نسبی در آنچه را از آشکار کردن (ر.ب) | ۲۴- ناهم |
| ۲۵- بر یکدیگر یکم دادن (ار.ب) | ۲۶- یکدیگر را دفع |
| ۲۷- طاهر آ باب معمله حساباً از حواله (بسا شدن | ۲۸- گناه حسن (ر.ب) |
| ۲۹- مهربانی نمودن | ۳۰- هم مهربانی (ر.ب) |

مُجَاقَت (۹) مُجَاطَب (۴) و مُجَاطَب (۴) مُجَاطَلت (۴) ، و مُجَاطَط (۵) مُجَاطَطت (۶) ، و مُجَادِثَت (۷) مُجَادِث (۸) ، و مُجَادِب مُعَاطِب (۹) ، و مُعَاقَرَت (۱۰) مُعَاقِر (۱۱) ، و مُعَاقَرَت (۱۲) مُعَاقِر (۱۲) و مُعَاقِر (۱۳) مُصَحَّح (۱۴) مُصَحَّح (۱۵) و مُصَاحِح (۱۶) مُدَلِّ شَد ، و رِمَانِه بِر وَفَق مُرَادِب (۱۷) ، رَفِق و مُرَادَات (۱۸) پِش آوَرِد و کَرِد مُبَارَات (۱۹) و مُبَارَات (۲۰) رَا بِر لَال مُبَارَه (۲۱) و مُمَالِب (۲۲) سَکِیَن دَاد ، و عَصِ (۲۳) مُرَامِب (۲۴) رَا تَامِر (۲۵) اِثْمَار (۲۶) دَمَل مُرَامِب (۲۷) سَاحِب ، هِدَا اِتِّصَافِی لَا نِصَافِی الْمَحَلِب « (۲۸) و دَر عَرَه شَهَر دِی الْحَجَّه^۳ سَالِ هَرَار وَصِد و پِجَاه و دِک حَدِث و مِهْرَاب لَوای مِهر آتِ حَاط

۱- ط، حجاب
۲- ط، دی حجه

- ۱- خصوص کردن (رب) ۲- دوسه کردن (رب) ۳- معنی مهم را پس
 ۴- کوه معاشین کردن ۵- همسر کندگروا ردی (ب)
 ۶- آمرس ۷- صعل ۸- ماه هم سخن بگو (ب)
 ۹- را که در برابر و ۱۰- تسلیم دان و عهده (رب) ۱۱- روم
 ۱۲- اهدا کرده (ب) ۱۳- روزه می‌بایست (رب) ۱۴- شمشیر (ب)
 ۱۵- چسبیدن (ار ب) ۱۶- دست بر سبب پای
 ۱۷- ح مصطلح فارسی مراد امراء ۱۸- هدا (ب)
 ۱۹- رد نمودن (ب) ۲۰- سبک کردن (ب)
 ۲۱- سبک کردن سستی (افرن/سوا) ۲۲- بازی کردن
 ۲۳- ساحه ۲۴- هدی کرد را (ب) ۲۵- ما (ا ب)
 ۲۶- ح جره ه (ب) ۲۷- هفت و هشت ۲۸- ا
 ۲۹- کسب و حوس مردان و لایله بر آن و د هر سبب آید
 ۳۰- (ار حجه) ا هدا

« شاه جهان آباد » (۱) افراتحه در بهم ماه من و در دارالاحیاء فی محل آفیه (۲) محل و
 منبر^۱ موکب^۲ احجم^۳ حافه^۴ گردد

فقام مبارک^۴ انقدم (۴) متذاریک^۵ الهمه (۵) عالی الهمم عالی التیمم (۶) -اره و
 بشارم و رانه و آبه (۷) و همه و هیبه^۸ و هره و عرم (۹) و عدده و عدده (۱۰)
 و حده و حده^۹ (۱۱) و شدم و شده (۱۲) و روعه و صوعه (۱۳) و بجره و
 سطوه (۱۴) و حول و حوله (۱۵) و ناس و صوله (۱۶) و صوب و صب (۱۷) و شهب
 و کتب^{۱۸} و دهم و دهم (۱۹) و هم و سهم (۲۰) و صلاب و صلاب (۲۱) و
 انجان و انجان (۲۲) و احب و حلب (۲۳) و دهن و لب (۲۴) و دهن و سود (۲۵)

۱- ط، مصر ۲- و، جم ۳- ط، اصافه دار و ره و روه
 ۴- و عدده و حده ۵- و، اس جمله را داز

۱- حله و ۲- حله آ- ۳- اسکرکه سی دهن و شد
 (زن) ۴- سن از آما سن ۵- د و بعد ۶- گرام
 ۷- احمی، حمار، برسم، سانه (مرئی) ۸- و (له) همان و رنگی
 ۹- و فراج حوی و احمی ۱۰- روه (سره دان و حده گران) مبارک
 ۱۱- و بهی و در و ریحی ۱۲- و سده گمری و حله آری ۱۳- م دادن
 و رسان ۱۴- و سده گمری ۱۵- و سدر رنگ
 و کرد بر آمده ۱۶- ری جنگ و حله ره و اد ۱۷- هر
 و آواره ۱۸- ای سرحک ۱۹- ای سرحک گروه سما
 ۲۰- مردمان دلا و ۲۱- و حان ای سرحی ۲۲- و آرای
 گوهران، دان ۲۳- و یک و ناد و آوار ۲۴- حده دمه
 لب هیچ اوله و دوم معن ره و حده دان است و هیچ اوله و معن است معنی حده دان شدن
 و برحی و باکی (ب) را با دو صفت که در کتب و در
 ۲۵- و سده ها و سده ها

و آسود و أسود (۹) و مساعیر و معاویر (۲) و مغالیه و مصالیه (۳) و حذر لا یکیل
و یجذر لا یئیل (۴).

و در روز ورود مدار الخلافة مجلس محالست بترك مسأخت (۵) ریست یافت ،
و درم نحاسی (۶) مرفع نحاسی (۷) آراسته گشت «محمد شاه» که بدعوی « و ان من
شیء الا یندنا حرانته » (۸) کردن مناهات می افراشت درم و دینار یار نثار و نثار
کرده جمیع حران و قیاطین (۹) سلاطین و اساطین (۱۰) را که شامل اوائل (۱۱)
امایل (۱۲) و حائر او احر ا حایر (۱۳) و حاوی فواجر (۱۴) و جامع طرائف (۱۵)
و بلاد (۱۶) ، و مشحون باندوخته اجداد (۱۷) اجداد (۱۸) بود باعتبار « و حنا
مصاعة مرخاة » (۱۹)

۱- یو ، طراف

- ۱- و مرزگان و شران
۲- و مرزگردگان حرب و سحر ها نگران
۳- و مردان سحر و سادر امور ،
۴- و سری که کند محمود و کوشی که بستوه
نمی آید
۵- معاجرت کردن با هم (ر)
۶- پوشاندن یکی دیگر را
(افرن العوارده) ،
۷- سگوشدن (ر)
۸- و سب چندی حر که
مردمانس کنجری آن (از آیه ۲۱ سو . العجر)
۹- ح فطون جمع اول و سگون
دوم کنجسه بلعب مردم مصر ، (ر)
۱۰- ح استخوان ، ستون معجرا اساطین ، بررگان
۱۱- ح اول ، مقدم اوائل بمسئیان
۱۲- چینی است د سه سجه و طاهر امداد (رطبق
ص) ۱۳- ح احصاء سگون (لعد)
۱۴- ح فاجر
۱۵- ح
طریقه ، مال بو (ر)
۱۶- مال کهنه و قدیمی موردی (ر)
۱۷- درستی
در کار ، (ر)
۱۸- ح حد ،
۱۹- و آوردیم ماهه معجزات اندکی (از آیه ۸۸

هَدِيَّتِي نَعَصْرُ عَنْ يَمِينِي وَ هِمَّتِي نَعَصْرُ عَنْ مَالِي (۱)
فَحَالِي الْوَدِّ وَ مَعْنَى الْخُلُوصِ أَفْصَلُ مَا نَهَدِيهِ أَمْثَالِي (۲)

درسته (۳) بطریق عراضه (۴) عرص کرده کلید معجزان را کلیداً (۵) تسلیم و
بجمله‌های تحت‌های گوهر نگار که پایتاش سر در عرش برین میسود، وزمین^۱ از ریخت و
بهای آنها بر کرسی فلک طعن^۲ نُقْلُ عَرْشُهُ (۶) مرید هدیه نمود لایمما (۷) تحت
طابوسی (۸) که از دُرَر (۹) ذری (۱۰) نماز شک چرخ آسموسی و نمن (۱۱) نمن (۱۲)
آن گنور قارونی (۱۳) و دقیانوسی (۱۴) بودی، و هر نقیری (۱۵) از لائیش (۱۶) بر

۱- بو، رمی، ط، ندارد

- ۱- از معانی من فرو میباید از هم من و هم من گویند. خاطر مال (اندک) من مصراع دوم در همه نسخ چنین است و چنانکه دیده میشود ظاهر آن درست نظر نمیرسد و باید در آن تأویلی نگار رود
- ۲- من دوستی خالص و اجلاس می آید هر چه
- ۳- مجموعاً مکمل
- ۴- در معنی الاثر، اثر الموارد کلمه فتح اول و سکون دوم بر مکندر گرد آوردن چیزی در حواشی کلمه، مجموعاً معنی شده و این مدرك آن دیده شد. ۶- و از کون شد محب او، فایده شد ما- او (و) مکعب (امثال)، ۷- مرکب از لا- سبب خصوصاً، مخصوصاً ۸- برای اطلاع از خصوصیات این صحت رجوع شود به مقاله آقای نجفی دکان (مجله یقین و نگار شماره هفتم دوره سوم) و مقاله آقای حکمت (فرهنگ ایران زمین جلد هشتم ص ۱-۲) ۹- ح د ه مروارید، (رب) ۱۰- و ش، معازر ستاره، گوگردی، ستاره و ش و ذری فلک ملک احتری (سرود آمدی ص ۴ چاپ دانشگاه) ۱۱- هست نک است ۱۲- بها قصب ۱۳- گنجهای مخصوص قارون و رک تعلیقات ۱۴- مسعود به دقیانوس پادشاهی که هجرت اصحاب ذهب و نیاه درون آمان معارضه او رخ داد (تاریخ اسلامی) Decius امرا بورم مولود سال ۲۰۶ میلادی سال ۲۴۹ به سلطنت رسید و در ۲۵۱ درگذشت (دائرة المعارف اسلامی دائرة المعارف فرانسه) ۱۵- چاهک است هفت حتما (ب) گناه از چسبی سمار حرد

گوهر منقار (۱) اکسیره (۲) منقار منقارت (۳) ردی ، و ذرّین (۴) خر (۵) و حمل (۶)
 را که آنفس (۷) اعلاق (۸) خلغای عباسی بودی پشیری بل بچیزی بشمردی
 فرائد (۹) فریده (۱۰) اش خاتم ملک^۱ (۱۱) در ربرنگین داشت (۱۲) ، و شاه
 گوهران (۱۳) خسرو و ذرّه یثیمه (۱۴) اکسیره را * یقیماً دامقربو از مسکیناً
 دامقربو * (۱۵) می انگاشت نسجه ریدان^۲ (۱۶) بعد زبان سمجه گردان دگر آنها

۱- ط ، خاتم ملکی ۲- تمام مسح ریدان

- ۱- بیوس و وصف گوهرهای حرانه طعابویسد از آن جمله معفا است ورن تا رده منقال و گفته اند صورت مرعی بود از باغوت سرخ و منقار آن رود بود وار صر آرد که ورن آن يك دانگه کمتر ارد و منقال بود و درونگ و آب برتر از (حمل) است و ویسد بصرعلت آمدن آنرا به (منقار) گفته است (الجماهر من ۵۶) و وجه اختصاص آن به اکسیره معلوم نیست ۲- ح کسری
- تعب پادشاهان ایران ۳- مبارعت (افرب الموارد) ۴- نشیه در دودر
- ۵- از جمله گوهرهای حرانی خلعا و آن از باغوت سرخ بود ورن هف و حسب منقال و رفق و کود چنانکه از آن آشامیدن معک بود (الجماهر من ۵۶) ۶- از گوهرهای حرانی خلعا که معطر بود کی آردا مدس نام می خوانند (از الجماهر من ۵۶) ۷- مدس بر
- گراهمها بر ۸- ح علق مکسراول و سکون دوم ، گراهمانه از هر چیزی (رب)
- ۹- ح فرید ، ه ره ایکه حاصل باشد میان مروا زید و در (رب) ۱۰- یگانه (رب)
- ۱۱- در شرف و عباس صاحب ملک مثل بود (معاد الفلوت من ۵۰۵) . ۱۲- ربرنگین داشت ، مسخر کردن ۱۳- نام گوهری بود سرد خسرو و مرو که آبراهشهای بسته بدینا می آمد احتسب و من از ساختن بر می آوردند گوهری بسیار بر اثر آن جسمه بود (از برهان) ۱۴- د
- الجماهر آرد در حرانه یمن الدوله گوهری بود ورن آن دو منقال و دولت منقال و تقمه نام داشت (الجماهر من ۱۵۰) و این حر نسجه مسهور است و در همد کتاب من ۱۲۹ و ۱۵۲ و ۱۵۴ ۱۵- یسی
- را که صاحب فرامی است یا مستمندی را که صاحب مبارست . (سوره البلد آیه ۱۵ و ۱۶)
- ۱۶- ریدان ماد مقتد است و ن - معهای صاحب ارسنی دا ه مروا بد همایسد هر يك چند حجم رسد داند (معاد الفلوت من ۵۰۵)

میبود (۱) ، و جَوْهَرُ الحَلَافَةِ (۲) از رشك، سینه در سنگ حشرت مسود (۳) . گزیسی^۱
 نغالب منه ایی رأیت مقلوبه^۲ ، و مَجَازَاتِ (۵) اَظِر (۶) و نغائب شبر (۷) و
 نَحَائِف (۸) کثیر و وثاب (۹) و دثار (۱۰) و وثیر (۱۱) و اَنوَاب (۱۲) مُسِر (۱۳) و نرود
 مُشیر (۱۴) و مَكُورَات (۱۵) حَلَل (۱۶) و مَرَكُورَات (۱۷) حُلل (۱۸) و مُقَرَّات (۱۹) رومی
 و نَهْلَعَات (۲۰) یَمَنی و مُنَمَات (۲۱) جینی و مُدَنَحَات^۱ (۲۲) حَتی ، و
 مُسِرَات (۲۳) هندی ، و مُنَمَات^۲ (۲۴) فنی (۲۵) و کلیل (۲۶) مُکَمِل ، و اکائسل (۲۷)

۱- یو ، بدجات ۲- یو ، مقصاب

- ۱- سمجه گردان بودن ، نسج گفتن مستودن ۲- گوهری از آن اکاسره بود که نعلهای
 سی اسمعیس بنساج و منصور بسند (صراط القلوب ص ۱۵۳) ۳- در جمله سینه در سنگ مسودن ، ایشا می
 است ندن نکه که گوهر را به سنگ می‌سازد ناخایا یاند ۴- معنی که فعال گرفتیم
 از آن همان من دیدم فلان آ را (سرك مقلوب کرسی) توانگری بو (وصف نحب طاومنی است) .
 ۵- ح مخلوبه ، فراهم آمده ۶- شمار ۷- کثیر شمار ۸- ح نحه .
 ۹- نحب و کسودنی (رب) ۱۰- حامه (رب) ۱۱- تر بوم (رب) پارچه که بر آن
 حامه ها بنهد ۱۲- ح بوب ، حامه ۱۳- حامه باحظرا (رب) ۱۴- نرود ح درد
 نره مسر ، چادر حطاد ، سر ح (رب) ۱۵- ح مکس ، حامه پوشناه . (ب)
 ۱۶- نررک (قدر) . ۱۷- آماده شده ۱۸- ح حله ۱۹- درد
 معوف ، چادر مکک که درو ، خطای بسند باشد تا نام است (رب) ۲۰- ح
 مبلطله ، حامه نکه نامنه (رب) ۲۱- نوب منعم ، حامه آراسنه . (رب)
 ۲۲- ح مدح ، آراسنه ، بنا ح (رب) ۲۳- ظاهراً مسریرات ، سرسر ، مکک نافی
 حامه (ب) ۲۴- ح منعی ، منعی ، گرامه با .
 ش رسب برهند (مأخذ دیگر دیده بسند) ۲۶- ح کله مکک اول و حج و بسند و .
 ۲۷- : اکلیل مکک اول ، مانع (ب)

مکمل (۱) و سُدُول (۲) لَآئِي (۳) و سُدُول (۴) مُسَالِي (۵) ، و طَرَائِف (۶) طَرُوف (۷)
 و طَرَائِف طَرُوف^۱ ، و مِرَادِي (۸) يُرَادِي (۹) و دِيَانِج^۲ (۱۰) مَدِيح (۱۱) نَدِيَانِج (۱۲)
 و حِنَاه (۱۳) سُهَيْل حِنَاه (۱۴) و حِمَال (۱۵) نَك و حِمَال ، و عَال (۱۶) رَدِي عَال ، و
 حُمِر نَعْم (۱۷) ، و دِص (۱۸) حِم (۱۹) و پَسَلَان رَر (۲۰) ا پَسَلَان (۲۱) رَر ، و قِرَاطِي (۲۲)
 و قِمَاطِر كَوهر (۲۳) و ذَلِي لَالَا (۲۴) ، و فِرَاد (۲۵) كَثِر اَلَا لُو (۲۶) وَا لَا ، كَه كُورَطِي^۳

۱- دربو جمله حناه سهیل حناه ، س از ان کله آمده

۲- مو، رباح ۳- و، طعب، ط فرطاء

- ۱- اکلان مراده تاوا ب سیده گوهر ۲- ح سدل کسر اول
 سکون دوم، ربه که حرکت ربه، اول (ب) ۳- ح لوژ ۴- ح سدل ضم اول و
 سکون دوم، ربه ۵- درحان ۶- ح صربه حرهای لطف و حسن عالهای و و باره
 (بعد از صاف) ۷- ح طرف کسر اول مال، (ب) ۸- ح ردون مکرر
 اول و سکون دوم و فتح سوم - است مابری (ب) ا و ۹- حرکت از ربه آدی
 آس، ر ب ۱۰- ح دباح شمراده حان (ب) ۱۱- آ اسه ریب سده
 ۱۲- دباح ح د اج دسا ۱۳- ح حه، اسان (از ب) ۱۴- ح حه
 سانی، س لرحام ساید حسان اسان کفد حسن سانی آ با حون سا قسم لاس ۱۵- ح
 حمان، شمر (عالیا) ۱۶- ول اسر ۱۷- شمران شرح
 باحصال قوی مأخوذ است از عرب حریری فکب ادی معما حیرالام ک نده اعمال (ک
 ارب العاد) ۱۸- ح اص سصد ۱۹- کصف (ا رب الصارد)
 ۲۰- سندی (از برهان) ۲۱- کسه و حرطه (رهان) ۲۲- س
 ا د و حاسه و ح فرا- (کسور و اطین) ۲۳- ح دطار معد و حیل او هه ازرد
 باهرا ۲۴- از آرد و ص د باهرا و دو صد او هه ا حسان هر ارد ا ا سب کاور ارد با
 ۲۵- ح فر ه ه که هریه ، فرا خالد
 ۲۶- حارد حشان (

ما به ۴ (۱) لالای (۴) حلیه بگوس آنها ودی و هر چه از آن ندر (۴) ندر شب
 افروراصائه (۴) ، وام دادی ، ما لا عی راب و لا ادن سمع (۵) و لکک لکک (۶)
 ررساو (۷) و ر ۴ (۸) ررمه متاع سای (۹) و مکک بکک (۱۰) دسای از مکک (۱۱)
 کک اگکسون (۱۲) کک و نافی هائس ادرسر و سراپرده و جواحه سر و رده به
 چندان و حیطه اعصاب (۱۳) و اعصاب درآمد که حساب آن نعم (۱۴) بی حساب ۴ عهود
 اما مل چپ (۱۵) راست آمد (۱۶) ، و نا شمار آن با رور شعاع (۱۷) در عهد مان و عهد (۱۸)
 مان (۱۹) محاسبات صورت امکان ا د ، و نا نامداد (۲۰) ، داند (۲۱) اقامه و ا د (۲۲)

- ۱- حده و له هرط ماریه ماره دحرطالم ان و هب اسب که مدهی گوسوا های خود ا بحافه
- که مدهه کرد و دودا ۴ د ن آن ک شها و ون هر یک هم حد حجم که ره آ را پاک کردن استند و
- د حر کرا ا د انم لیر ۱ (که مصحح الامال ، باران لفظه سخن ۵۰۵) ۲- علام حده نگار (ار رهان)
- ۳- ح د ، هسان هرا ناد هرا د هم ، هسان هف هرا د ما (ب) - هشن
- ۴- حر ۴ دینده ای د ، و ه گوسی به مده ۵- اب صدهراد را (ا هب نامه)
- ار رهان (۲- خالص (ار رهان) ۸- سوا ه حافه (ب)
- ۹- وهی عبان ۴ ن و لغاب (ب) ۱- سا گک (ار رهان) ۱۱- گک حافه
- مان نغاس (رهان) ۱۲- د ا هب بگ که هر هف بگ و آ ط ه می شده (ا
- رهان) ۱۳- رگر ۴ ن و پ ر هان تر هس (ر ب) ۱۴- ح هده ، سمع
- ۱۵- عهد ا مل وهی از اسباب سما مسمون است که باسکال سن ، سادان گسان دست اسما اعدا
- ا ملحوظ داند و آنچه در دست است دلالت بر مهدی از عفو ۱۶- عراب کاند ! م نا ، و
- د دست است دلالت بر همان هه از عهد است از کسب تا هفا (ار هباب اللغات) د اسب کرب هف ه
- اسب ۱۶- دست آمدن ۱۷- معسر ماحد ۱۸- ح مده
- صم اول و کور و ، کور (ب) د ۱۹- ا سنان ۲۰- کک
- ۲۱- اهر دوزب (ب) ۲۲- کسب دوزب داس (ب)

مدود^۱ (۹) اعوام (۲) د و لو ان ما فی الارض من شجره اعلام^۳ (۳) ر فدان (۴)
 افهام (۵) تحریر بواشد و ا شاح اندسه مساحت صاحب تعداد آن واد کرد
 « من ملکت اسأر » (۶) الحاصل عرفها را از روم عن (۷) و ذهب (۸) ذهب (۹)
 عن (۱۰) طاری (۱۱) گشت و اشخاص را از دلائل آبی و عز (۱۲) شحوص (۱۳)
 صر حاصل آمد و حیوانی و آراء من اسکو ما ان معاصه ا نالغصه
 اولی التوه^۴ (۱۴) من ظهور لب گوا معاد ام عندهم حران رنگ (۱۵)
 حران رنگ جمع نداس



۱- و و یا با مداد ام و مداد مدود

۱- ط ل ی د ار (حواس) (بند) ۲- ح عام

آچه درمن است ا د حان کلم د (ار آه ۲ سره لغون)

(ر) ۵- ح هم ۶- کسکه نه ی سد (دساهی لب) درگر

حرفهای مذ را رای خود (ل مجمع ادما) ۷- ر ۸-

۹- ح ۱۰- ل جسم اردش و (اج العصد سهی و لب امه)

۱۱ من ۱۲ ح ۱۳ برن اهرج (ارن)

مادد ۱۴- و دادم ا ا ل کجها اجه کلندی آن کای م د کرها

برعد (ا آ ۷۶ سره صد) ۱۵ بار ا ل ل سره ی و د ک

(ار آه ۳۷ ط)

در بیان قبل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دوزخ.

« ذلك بما عصوا و كانوا بعدون » (۱) شب شسته دهم ماه ذی الحجه هرارو
 صدویستحامو کک حسروروزن کلام آفتاب سرای خاص حمل و محول کو کوه
 حلال کرده عنان اصحی (۲) و نوروز که در حقیقت عنان (۳) آس امروز عالم
 سور بود کک روز اعلا افساد حمل حرکات مدوح برداح نورساح
 شح سری (۴) رآود، حورا از مطفه اعلان کمر سر سب سرطان کجروی
 بس گرفت، اسد چنگ و حسک محاصمت ارد سنبله جم آسوب پاشند،
 هرا ان از کم سسگی س کسری آعارد عهرف معصای طسعب کار برد ووس
 کمان کن چاه کرد حندی ریس آهنگ قباد گشت دلو ر سمان معتره چاه
 رفته ا حرج در آوجب حوب ا هرا زنا (۵) سسره گرسند، هنی در شب
 کسسه ارد هم ه گام سام که سواد طلسمس^۲ سام (۶) حسار شامب ود
 و مسعه (۷) ساعه (۸) رای ص عیش آسسن قسه زور فامب همان کدو ن اراهل
 هند وافواج ا رای و لکل حس عره و عرام (۹) رسر برل (۱۰) و برل (۱۱)

۱- ط، ان سطر را ندارد ۲- ط، طلسم ۳- و، و برل

۱- ان دانست که افرمانی کردند و از حد در می گذشتند (آرآیه ۵۸ سوره عهرف) ۲- فرمان

کوسه کسان و آن ور دهم ذوالحجه است ۳- ح عو حوب و عنان آس امروز مورخ

و همانند روحوب آسره (اروب) ۴- سح سری (ار آمدراج) ۵- آفتاب،

و لطف ساس حوب و نانه لک هسود است ۶- ح ساعه حال (ب)

۷- آسوں (ب) جهدان (رهان) ۸- م (ب) ۹- هرسامی را

بناهی و سری است (کلمه جمع الامثال) ۱۰- برل فرود که (ب) ۱۱- آجه

در مهمان فرود آینه هند از طعم حریر (ب)

یرال (۱) و براع واقعه شده تبعاق (۲) شفاق رسید و کار نکارد و دشمنه کشید ، و شعر
مُشاحَرَتٍ و شاح یرحاش « إِنَّ أَوْلَى الشَّجَرَةِ النَّوَاةُ » (۳) میوهٔ فساد نار آورد ، و « شاه
جهان آباد » که جهان آباد بود تا حد « بهار » (۴) و قفس (۵) از شکستن شکوفه های
آشوب ، بهار قفس شد « بَقَطٌ وَ قُطْنٌ أَسْرَعُ إِحْتِرَاقًا » (۶)

جمعی از رجال سائره (۷) حسارت حسارت را مرخود قرار داده از امر « وَ أَنْفُوا
فِتْنَةَ الْأَنْصِيانِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ حَاقِمَةً » (۸) ، عامه (۹) دیده تمگرس بسته مرتکب
أُمُورٌ يَضْحَكُ الشَّهَاءُ مِنْهَا وَ يَكْفِي مِنْ عَوَاقِبِهَا اللَّيْبُ (۱۰)

شدند ، و بِحُطُوبٍ (۱۱) حطاً مُتَّعِلِي (۱۲) از حطه ادب ، و فوجی از حدود هندیه
بیر « وَ لِكُلِّ عَابِيَةٍ يَهْدَى » (۱۳) بهمراهی ایشان را کبِ مَرَاكِبِ حَهْلٍ رُكْبِ (۱۴)

۱- فرود آمدن دو گروه ؛ باهم در حرب (رب) خدال ۲- سارواری (اروب)

۳- همانا اول درجت هسته است برای کار خود که از آن کار مرگ نبید آمد مثل رسد (رك) مع
الامثال) ۴- نام ولسی است از هلیک هندوستان در شرقی دهلی که دارالطیك او را سر بها

خداست چون او آنها کردند به سگاله سید (آسدراج) ۵- شهری است در کجرات

مغرب پس (آمد اج) ۶- بقط و پسته شعله در کمره است (دک معجم الامثال)

۷- باد کال رویند می سرودا و لنگرد ۸- و سر همزید از همه ای که نمرسد آنا را که سیم

کرده اند از شما تماسی (از آیه ۲۵ سوره امان) ۹- همگی ۱۰- کارهایی

که می خندند بخردها و ندانها و میگردن سنان آن دانا ۱۱- ح حطوه بصم اول و

سکون دوم و فتح سوم ، سانه و گام (ب) گام حطوه و مع اول يك گام (اسیمره) حطرات هب اول

و دوم جمع . ۱۲- گذر نه (رب) ۱۳- صحیح این مثل (کل عامه هند) است

و مبدای ه سید برای تساوی مردم در همدان طابن مثل رنده (معجم الامثال) ۱۴- خبری

که جاهل و آن بحیل خود آگاه ه ب ، چون را دانا میداند معنای حها بسط

شده و بهادرانِ ازدر در ، از رأیِ زدی (۱) روی آورده و داد رزم و آورد داده اردر
 بَرْدِراء (۲) و درار دسشی در آمدند ، و ما سراپای (۳) سَرایا (۴) که در سراهای شهر و
 منازل برول داشتند ، بمسارات (۵) و مُتاصلت (۶) در آورید بختند ، و جمعی از آن اُویال (۷)
 برگشته اقبال ، از راه فُیولت (۸) بهیل حانه در آمده اُویال (۹) حاص را بردند « اِنَّ
 الْحَاصَّ یُرَى فِی حَوْفِهَا الرَّقْمُ » (۱۰)

چون اس دست اندازی بی همد (۱۱) از هندیان سررد ، تَأْدِیتُ (۱۲) رسوم
 ریاست ، تَأْدِیبُ آنجمع را از لواری امر کشور گشایی دانسته همان شب نواحیان (۱۳)
 راجل سلامت و یساقیان (۱۴) مَرِّیج مهات بحکم قهرمان جهان ، تیغ بندگان مهیب
 و خنجر گذاران (۱۵) کیوان مهیب را گروه گروه گرد کرده هانند احشام (۱۶)

۱- ط ، تاد

- ۱- بست (رب) ۲- حقه داشت (رب) ۳- همه ۴- ح سربه
 ۵- معج اول و کسردوم و ساند موم یا های اولسگر (ب) ۶- فراهم آمدن دو گروه ناهم
 ۷- حرب (رب) ۸- مرد بیدون (ب) ۹- ح فعل ، مرد فرومانه (رب)
 ۱۰- طاهر آملوئه ، صعب رای حطلا ۱۱- ح فعل ، نبل ۱۲- هما اشکاف ، دنده
 مسون درد و بر آن نلا (رکبمعجم الامثال) ۱۳- راه ، فاعله (برهان) ۱۴- تَأْدِیتُ
 ادا کردن ، ۱۵- ح بواجی ، سر کرده ساحه صا (اشسگاس) ۱۶- برکی
 ح ساقی مرکب از ساقی بمعنی دهن و وردن + حی حنک (آمد اج) ۱۷- کد امانه
 حجر آنکه حصر او بشکافد حصر مرا ۱۸- ح جسم معج اول و ده م عمل مرات
 حاکم (رب) و داهل ، احشام گروه

کواکب مستطر ظهور بحر گردیدند . دَمِ صَاحِي (۱) که مهر جهاشگشا از شفق ،
 دَمِ صَاحِي (۲) بر افشانند و لشکر هندی و نژاد شب را رمان « إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ » (۳)
 در رسیدن به نص سیم « وَ الصُّبْحُ إِذَا نَفَسَ » (۴) آتش فتمه حورشید تا چرخ و الا
 بالا گرفت ، و سپهر کینه در مهر از دل بدر کرد ، حذیبو فریندوی فرماتند حسرو
 خاور بر فرار افق (۵) آفاق نورد بر آمده نأسر (۶) و سا (۷) و تهب (۸) سا (۹)
 و نشنیت (۱۰) شَمَل (۱۱) مَسَدِین « کُنَّا یَدِی سَا » (۱۲) اشارت رانده هابف نلا
 صَلاِی « وَ اَمْرُ الْیَوْمِ اَیُّهَا النُّجْرُمُونَ » (۱۳) در داد ، و چاوش (۱۴) قضا در آن
 یَوْمُ الصَّاح (۱۵) از صیاح (۱۶) جوانان پدر تدبیر اوعای (۱۷) « فِساءَ صَاحُ

۱- ط ، ماسر سا ۲- ط ، چاوشان ۳- ط ، اوعای ادعای

- ۱- دم صبح ، سپنددم ۲- دم صراحی ، خون سرح (ر) ۳- همانا
 وعده گاه آمان نامداد است (از آیه ۸۳ سوره هود) ۴- ر (سه گند) به نامداد گاه که
 ندمد (از آیه ۱۸ سوره تکوین) ۵- است مکة تعجب الطریق (ر) ۶- اسیر
 گرفتن ۷- سنا ، برده کردن (ر) ۸- عارت ۹- در کمور و نص
 خواش سفل از گنرمال سنازهعی شده لمکن در گنروها آمد و نگردیده رسد ۱۰- سیرا گنده
 کردن (ر) ۱۱- گروه ، جماعت (ر) ۱۲- بفرقوا اندی سنا و انادی
 سنا ، متعری و بر نشان شدند (ر) ۱۳- وحدا شوید امروز ای گناهکاران
 ۱۴- ، چاوش ، نص لشکر و فافله (برهان) ۱۵- روزعات (ر)
 ۱۶- آوار بلند (ر) ۱۷- مان (برهان)

المُنذَرِيسُ (۱) نه گران حوامان مَسَامِ عَمَلت رسايد افواح بحرامواح ، چون سِيْلِدِ
عَرِم (۲) عرم تحريب نه^۱ و اَسِيَّةُ شَهْر (۳) ، و بَدُونِ نَحْقِيقِ ، طَائِع (۴) و طَائِعِي (۵) و
نَاهَش (۶) و رَاقِي (۷) كه « فَايُ الْفَرِيْقَيْنِ أَحْوُ بِالْأَمْنِ » (۸) حَشْك و تَر رَا صَرْمَةٌ (۹)

دَهَوُوا مُتَوَشِّحِينَ يُوْشَّاحُ الْبَرِشَّاحَةِ (۱۰) وَ يَهُوْا كُلَّ سَاحَةِ وَ قَاحَةٍ
بِالْوَقَاحَةِ (۱۱) وَ مَا صَارَ مِنْ رَاعٍ اقْوَاسِ الرَّاعِ سَهَامُ الطُّعَاةِ إِلَّا السَّهَامُ (۱۲) وَ مِنْ
نَزْكِ السِّلْمِ حُطُوْطُهُمْ إِلَّا السِّلَامُ (۱۳) دَارُ الْحَلَاوَةِ مَدْحَلُ آفَتِ وَ مَدَارُ مَحَافَتِ (۱۴)
شَدَّ ، وَ آنِ حَالِ (۱۵) نَعْمَا (۱۶) كِه مَشْحُوْن (۱۷) شُحُوْنُ^۲ (۱۸) لَدَانَاتُ^۳ (۱۹) اطَائِبُ (۲۰)

۱- عا ، سه ، ط ، سه ۲- هو ، ط ، عا ، شحون ۳- نو ، لدار

۴- نو ، ردا ، كور ، خداداد

۱- پس مداست ، امداد هم دادگان (آرآیه ۱۷۷ سوره صافات) ۲- سحاب

(رب) ورك ح ۲ ص ۱۳۳ ۳- حدى فعل بدون فرسه ۴- عرطاسردار

۵- سر كس ۶- كرده (اورب) ۷- افسونگر ۸- پس

كدامنا اردو فرسه سرا و اوردند تا من بودن (آرآیه ۸۱ سوره مام) ۹- هم آس گر

(مهدب الاستواء فعل لغت نامه) ۱۰- هند حال كه بگردن افكند بودند خداداد

شمشیر را ۱۱- وعارت كردند سر و خانه ای ا به می شرمی ۱۲- و شدار

كشیدن كمانهای حصوف صمب سر كسان ، خرنبرها ۱۳- واز وا كدانش آشی د رة آنان حر

سگها ۱۴- هم . برس ۱۵- كاروا - را (مرهان) ۱۶- نعماء ، نعمت و شادمانی

۱۷- پر ۱۸- انواع (رب) ۱۹- ح لदानه ، مره دار گردند (ارلم نامه)

۲۰- ح اطوب ، پاکیزه ۲۱- ح لदानه جمع اول ، ما ان رم درو بناسب آن واقفم معلوم

سد ۲۲- حرهای مرهوب (م) ۲۳- تا ، دسب تریح

زنان را « اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ تُوَ اُخْرَ » (۱) دست برد پرداختند ، و پیادگان دکانها را
 بیدار کت « قَهْرَ مَصْدَاقٍ » (۲) اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۳) ساختند . دُكُّورِ اُتَاتِ
 سلسله (۴) ها را چون بر ماده (۵) سَلَسِلَهُ (۶) بهم بستند ، و حِسَّاس (۷) و کرام را
 « عَلَّتْ اَبْدِيَهُمْ » (۸) عَلِيلٌ وَ عَلِيلٌ (۹) دوسر کوچکه بلا یکدیگر پیوستند . آماي
 فضایل که انبای معالی بودند ، مَائِنَاتُ الدَّهْرِ (۱۰) قرین گردیدند ، و اُمّهاتِ مَکَرِمٍ
 که در دلبری بر پری بر تری و ناخوبان بر تری (۱۱) بر تری میکردند ، بر بر و
 روی خود دِرّه (۱۲) بحای دَرَّ مَدِيدٌ - بياربّه (۱۳) بيزار ارماعلمه دوشینه (۱۴) گشتند
 « اَلَا فِي الْفِثَةِ سَقَطُوا » (۱۵) و سَوْفِيَان (۱۶) از سود سودای سبانه گشتند « فَمَا
 رِيحَتْ بَحَارُهُمْ » (۱۷) بالان رهي ، نَهْتَهُ (۱۸) و دَهْدَهِي (۱۹) از رَحْمَهُ (۲۰) و

- ۱- دست درختها از زر و مروارید (ار آیه ۲۳ سوره حج) ۲- امر از کوسیدن
- ۳- گاهی که کوفته شود زمین کوفش کوفتی (ار آیه ۲۲ سوره صحر) ۴- سخاواده
- ۵- حلقههای زنجیر که در یکدیگر زود ۶- زنجیر ۷- ح ۲- ح
- ۸- بسته باد دستهایشان (ار آیه ۶۹ سوره مائده)
- ۹- مسه ۱۰- حوادث زمانه (رب) ۱۱- مسموم ده بر درء مؤلف مرهان
- بویسد ولایتی است در مصر که مردم آنجا سر چهره میباشند در مر شهرست در سودان واقع در ساحل
 نیل و اس شهر قلند سودان - سمار آید (ار حاشیه مرهان مصحح کتر معین) ۱۲- ناریانه
- (ار مرهان) ۱۳- ح مرار، کساوور (رب) و محشیان باراریان ، معنی کرده اند و در ح ۱ ص ۱۲۹
- ۱۴- مقصود طعمان و نافرمانی است ۱۵- آگاه باش که در همه افتادند (ار آیه ۴۹ سوره
- نوحه) ۱۶- ح موهی ، باراری ۱۷- مس سود نکرده بارر گانی ایشان (ار آیه ۱۵
- سوره نوره) ۱۸- حامه نك مافته (رب) ۱۹- در حالس بی عت (مرهان)

رَحْمَةً (۱) اَسْوَاقِ (۴) در گرفتند ، و پلنگِ خویان بَهْمِی (۴) و رزمِ حومان بَهْمِی (۴)
 حومان بعمایمی (۵) را به یغما از استال (۶) و استار (۷) در گرفتند . پردگیان را
 پرده کسان از پرده عفاف و حجر (۸) محارم در کشیدند ، و افراد هستی افراد را بحامه
 تیر و ستان ، قلم در کشیدند (۹) . مُحَصَّنَات (۱۰) مُحَصَّنَات (۱۱) را عِصَّت (۱۲) عصمت
 گسیختند ، و مُعَدَّرَات عَطَائِل (۱۳) را شَرِم (۱۴) عِطَا (۱۵) ، نَل (۱۶) هَنَّاك (۱۷)
 عِطَاي (۱۵) شرم نمودند مستورانی (۱۸) که در عَشْوَة (۱۹) عَشْوَة (۲۰) حلوه داشتند ،
 در حلوتِ آعوش هَنَّاك جاگریدند ، و جوانانیکه از قامت موزون برسرو
 کاشمیری (۲۱) و دلبر کاشمیری (۲۲) و محبوب عانقری (۲۳) طعنه میردند ، تبع حما

- ۱- گشادگی جای (رب) ۲- ح سوق ، بازار ، ۳- ساور و مرگه
 (رب) ۴- سر زو قصاب ۵- مسوب به یغما شهرت از مرگستان
 مسوب بحومان (برهان) رِك حنود العالم ۶- درخوایی برده معنی شده (مدرک دیده
 شد) ۷- ح سرباسر اول ، برده (رب) ۸- کنار آعوش
 ۹- افراد ح فون ، صورت حساب و ح هرد ، مکان ، فلندر کسیدن درین اول محاسنان ، خطردن باطل کردن
 خط بطلان کشیدی ، کنایه از نابود گردست ۱۰- ح محصه ، ری پارسا (رب)
 ۱۱- محصه ، خوب روی (رب) . ۱۲- عصمه ، گردن بند حمل (رب) ۱۳- ح عطل
 صم اول و سومو مسلوب دوم ، زن حومان خوب صورت (رب) ۱۴- شکافین بریدن (رب) .
 ۱۵- پوشش ، پرده ۱۶- نلکه ۱۷- دریدن (رب) ۱۸- ح
 مستوره ، بردگی - محدره زن که خود را پوشیده است ۱۹- برده و پیش (رب)
 ۲۰- باز ۲۱- مسوب به کاشمر ، مرویکه گوید در دشت در کاشمر باشد ح
 شود و تاریخ مینوق مردیساو نامر آن در ادبیات پارسی گاه شعاری د ایران قدیم ۲۲- مسوب به
 کاشمر نام شهرت از مرگستان مسوب بحومان و حوس صور ان (برهان) ۲۳- مسوب به
 عامره شهرت از مرگستان که در آن سرزمین صاحب حساس مرعوب دم میردند (برهان) رِك حاشه
 برهان مصحح آقا، بد کمر منس (دل فانه) .

چون در حب که سال از پا در آمدند دروشانی^۱ (۱) که در پیش چهره اسورش
قرص در کلف (۲) می نمود ، بلطمة حور بدروشان کلف (۳) کلفت گرفتند ، و
طلعتانی که مهر (۴) روشان در برقع (۵) ، هر وراں تر از روی مهر (۴) در برقع (۶) بود ،
آثاره و حسی الفبر (۷) رمضه حال و ناصه احوال د اند کلفدارانی که هر از هر از
رار (۸) در گلزار حسی داشتند حور سره پامال حوادث گشتند بوسف صفتا
که در حب حیب (۱۰) حب شمس (۱۱) پیراهشان بوی مرد مصر (۱۲) سر از گرد
در باد دی روده گرگان بوائت شدند ربات (۱۳) ربات حمال (۱۴) آسمان پیوسته
و صعود افواج آه و ناله صعفاں ، راه در برول حور رحمت بردان سب از دود (۱۵)

۱- ازان کلمه ماکلمه گرمند در عب و حجب است دروشانی که از سه مای حسی ساز

آ ثولعد صرکم الله در ظاهر و دی و لطمه حور

۱- سج بند و مابند ماه شب چهارده

۲- مای ز دی آسیر (رب) مایه

ده و هرس ماه دنده مشهور

۳- حال وی رنگ روی میان سباهی و سرحی (رب) دای

و اصافه کلف کلف اصافه مایه است نموده

۴- آفان

۵- وی بند

(رب) ۶- و نسیم ال و نسیم ر آسمان همس با حیا م ا حسی (رب) ۷- ۲

گرفته بند ماه (ار آفة ۸ سوره اله امه)

۸- بال

۹- طاسی

۱۰- گریبان

۱۱- مای و

۱۲- مقصود حصر مای است و در آن

اماری است بنامان سراه مدسفا که رای در ساد و مقرب بوی و سفا را

۱۳- نه صبح اول و دم و سندن دم آواز گریه د خلق نار کردا ده (رب)

سناز خدا بدان محله

۱۵- عمه انده (برهان)

دودمانها دود مکرر آتش رسد ، و شراره این شرارت را با رمانه زُنا (۱) سور
 را نسه گداز، بنای دُرُفُوا فِتْنَتِكُمْ ، (۲) بر اهل شهر در کشید صغار و کبار از هر
 کنار این (۳) « اِثْهَلِكُمْ ؛ مَا فَعَلَ الْمُظْلَمُونَ » (۴) سرورند ، و همه گران از هر طرف
 طعن « و مَا نُحَرِّوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ » (۵) شودند و علاوه این قبل مهرط
 چهارصد و هفتاد بی هم که بر سر سلحجانه رفته بودند تمامی از غلط کاری و رطبه قبل
 و قلب (۶) در افشادند و از این دیوانگی ماخذ شاح بند محمول آورده است از ساس
 گشتند ، و عاقبت آن گروه اعی (۷) چنان آسا آتش خویش سوختند و در
 زندگی را ر خود شب از ساختند من شب نار الله کان و قوداً لها ، (۸)
 جمیع اشیا و اسباب موت از سُورَةُ رُفُوْسَه (۹) و اکواب موصوعه (۱۰) و
 ساری مصعوفه (۱۱) و زبانی مبنوه (۱۲) تا سُعَاطَه (۱۳) و سُعَاطَه (۱۴) و

۱- راجح ۱۲ ص ۱۰۳ ۲- محمدصادق خود را (۱ آ ۱۴ سور داریاب)

۳- الله ۴- آ ۱ ۵- هلاک مکی م ا داچه کردند ماهها ان (از آ ۱۷۲ ص ۶)

اعراف) ۵- که داد ، سوخت مگر بحر که م کردند (آ ۳۸۵ سور صواب)

۶- هلك - ن (ن) ۷- کا ۸- ن که افروخت آ - سه ا (حه)

فرور آ ۹- نعمای الا سه ا روح فد ۱۰- گروه های بر دسه

۱۱- نالسهای براده رهم ۱۲- و فریبای عرض که گسرده . هر جا ان هرات (۹)

۱۲) مأخو است از آيات ۱۳ - ۱۶ . م م سه ۱۳- ح حاه (ن)

۱۴- آ حه رافند ارحموی (ن)

سُعَارَه (۱) و سُبَاطَه (۲) ، و نَقَابَه (۳) و نَعَايَه (۴) ، و سُبَاغَه (۵) و نُشَاغَه (۶) و نُفَاصَه (۷) و نُفَاصَه (۸) ، و حُدَادَة (۹) و قُدَادَه (۱۰) ، و خُرَاشَه (۱۱) و حُوقَه (۱۲) و مُصَغَه (۱۳) و مُصَاعَه (۱۴) ، دست مرسود اِخْتِطَاف (۱۵) و لُكْد كُوب اِخْتِنَادَاف (۱۶) شد ، و اَر قُرَائِد (۱۷) رِعَاث (۱۸) تا شِوَارِد (۱۹) رِثَاث (۲۰) ، و اَر دَوَات حُفُون كَالْحَمَات (۲۱) و قَلُوب قَاسِيَات (۲۲) تا « حَمَان كَالْحَوَابِ وَ قُدُورِ رَاسِيَات » (۲۳) حِطَه (۲۴) (۲۴) اِخْتِصَاف (۲۵) و اِخْتِصَاف (۲۶) ، و نَجَعَه (۲۷) اِخْتِهَاف (۲۸) و اِخْتِهَاف (۲۹) گَرْدِيد ، و

۱- ط اصافه دارد وحداده و مداده

- ۱- خانه رونه (رب) ۲- حا کرونه ۳- هیچکاره ارگندم (رب) .
 ۴- چسربلايه وردی (رب) ۵- آنچه برافند ارفاه مردادن گندم (رب)
 ۶- گهگاه شروف خوشیدن (رب) ۷- آنچه بنفشادن بعتند (رب) ۸- آنچه
 ناب داده شود اروس رموی ویشم (رب) ۹- رمره در (اروب) ۱۰- برایش
 در موسم وحرآن (ب) ۱۱- درشتی که بعتند ارچسری که آ را ناکویند (رب) آنچه بعتند ار
 (افرب) (لموارد) ۱۲- آنچه بخاروب رفته بدون کسند (رب) ۱۳- پاره ای از گرش وحر
 آن (رب) ۱۴- خامده (رب) ۱۵- ربودن (رب) ۱۶- ربودن (رب)
 ۱۷- ح فرمده ، تکانه (رب) ۱۸- ح رفته صبح اول موسم و سکون دوم ، گوشواره
 (رب) ۱۹- ح شارد ، بمتده (رب) نادر . ۲۰- ح رث صبح اول و بمتدد
 امی ، کینه اروح خانه (ب) ۲۱- این جمله در صح مصطربسب بر ، دوات حفون
 کالحمات ، حمات را کسی های طرمعی کرده (۱) ، و ، دوات حفون و حفون کالحمات ، و ، دوات
 حفون کالحمات صاحبان گوشه حسان مثل جمعه در از مره و حسب ۲۲- دلهای صبح
 ۲۳- کاسه ها مانند حوصهای در رگه و دنگهای بلند مررگه (ار آیه ۱۲ سور شمسا) ۲۴- حواسنگاری
 شده (رب) ۲۵- دوشسری ربودن ۲۶- دوشسری ربودن و حسب را (رب) ۲۷- صسط
 کلمه و معنی مناسب آن معلوم است ۲۸- آلوده کردن بنامه می کسی را (رب) ۲۹- عارت

لنگهای (۱) سیم و زر و کروزهای در و گوهر که مگرور (۲) شهر در آن وسعت
 سرای بُسر (۳) و سبت (۴) جمع آمده بود با اسمال (۵) و اطمار (۶) و اُحلاس (۷)
 و احماش^۱ (۸) ، رُفقه (۹) ازدعاف (۱۰) گشت ، و اطایف مستطرفات (۱۱) از^۲ اِستلاب (۱۲)
 طواریف (۱۳) طواریق (۱۴) و اِستلال (۱۵) صواریف (۱۶) صواریف (۱۷) بمعرض فنا در
 آمد^۳ و رمین آن نوم و برار کنجکاوی تیشه آریعما گران ، صورت دو اِدِ الْأَرْضِ
 مُدَّتْ وَ آلَتْ مَا فِيهَا وَ تَحَلَّتْ^۴ (۱۸) یادت ، تمام بناها کوفته شد و سراها روفته
 نَحِيْتُ لَا يُرْحَدُ فِي سَمَائِهَا هَالِلٌ وَلَا فِي جَلَالِهَا يَدَالِلُ (۱۹) وُفُورٌ^۵ افابوه (۲۰) چندان

۱- ع ، احماش . ۲- در ۳- ط ، در آمده

۴- ط ، و وفود

- ۱- ح لك، صدهراد (برهان) ۲- مارکس (ادب) گفتش پس درمی ۳- مواگیری
 ۴- سعه ، فراخی فراح بمعنی ۵- نوب اسمال ، حامه کهنه (رب) ۶- ح طمر ،
 حامه کهنه (رب) ۷- ح جلس مکر اول و سکون دوم ، کلمه که بر دست شتر در برده نهاد
 ۸- احساس السب ، همان خانه و محتاج فرومانه آن (رب) ۹- لقمه
 ۱۰- شمارگرفتن چیزی را (رب) ۱۱- ح مسطرعه ، مال و
 (رب) . ۱۲- بودن ۱۳- دد که مرماند شکار را (ب)
 ۱۴- حوادث ۱۵- مرگیدن شمر (رب) ۱۶- ح صاوم ، شمر بریده
 ۱۷- حوادث ۱۸- و آنگاه که رمی کشیده شود و بیرون افکند آنچه را در آستین و حالی
 کردن مانند (آیات ۳ و ۴ سوره اسعاف) ۱۹- چنانکه نافع نبود در آسمان آن
 ماه بود نه گرداگرد سراهای آن خوب میل دیدان کار

۲۰- ح فوه بوی افرا

(د)

شد که چندان (۱) بجای عود (۲) و عود (۳) بمرثه خطب (۴) نکار مروت ، و کثرت
 معنا بحدی رسد که راهگدزی منابع معاش را می بندد بر او معاع عرور (۵) و
 معاش^۱ (۶) ارسرا و رزن مروت «و ما ظلمهم الله ولكن كنا و انفسهم بظلمون» (۷)
 عساکر ایران را همدیه چون دوروشت ، آن دوروشت ، شت (۸) موده (حسی نواریت
 با اجدای» (۹) ی حجاب (۱۰) ه بهب (۱۱) هائس و اسر (۱۲) نفوس و هتک (۱۳) و
 وکک (۱۴) و نس (۱۵) و نقش (۱۶) و محص (۱۷) و نهس (۱۸) و نش (۱۹) و
 رش (۲۰) و فصل (۲۱) و فصل (۲۲) و کسج (۲۳) و کج (۲۴) و حری (۲۵) و حری (۲۶)

۱- و ، کلمه حد از معاش ، با افعال دارد

- ۱- حور به بدل (برهان) ۲- حوب (ب) ۳- حوی است که در
 آن نوی حور داد (ب) ۴- هرم (وب) ۵- کالای قای د فر آن کریم
 معاع فر شده ۶- مع حواسی آرا که مع معنی کرده ، بولی مأخذه برای حسی معنی دنده شد
 ۷- وده کرد احوارا جدا و لکن بر خود سم میگردند (آرا & ۳۵ سوره بدل) ۸- حجاب
 امرو حسی (ار ب) ۹- آ آنکه بهار شد (آفتاب) در حجاب (آرا & ۳۱ سوره ص)
 ۱۰- ی رده به معایع ۱۱- غارب ۱۲- اسر گرون
 ۱۳- رده دی ۱۴- ساگام گسی (وب) ۱۵- ما گسیان را کنند
 حمر را (وب) ۱۶- مرکبند بمعاش (وب) ۱۷- سوحس بوسب مر
 کنند (ب) ۱۸- ندندان گرون از مع مرکبند (وب) ۱۹- بر انداحس
 کس آه حوی کردی (وب) ۲۰- موی در کنند (ب) ۲۱- جدا کردن
 ۲۲- ر ن (ب) ۲۳- روفون (وب) ۲۴- دردی از حال جدا گاه
 حاهد (وب) ۲۵- را ن ۲۶- سگامس

و هدم (۱) و ردم (۲) و هدم (۳) و هدم (۴) و حدم (۵) و حام (۶) و لکم (۷) و
 لقم (۸) و حطم (۹) و لطم (۱۰) و رطم (۱۱) و رطم (۱۲) و هشم (۱۳) و هسم (۱۴) و
 هصم (۱۵) و هصم (۱۶) برداحسد و کریمه امر الادله (۱۷) « ان الخاویکی إدا
 دخلوا قرية أسدوها وحملوا أعزها أدله » (۱۸) ظهور ریسوس وجهه مقصوص (۱۹)
 چند محل شهر از مرد اس سئل رابع (۲۰) و لطمات ابن بحر رابع (۲۱) صفت
 عالیها سافلها (۲۲) افسه و ساری از اسراف و ادوان (۲۳) دوان دوان سحرای
 عدم شافیه و د که ا کان دواب گورگاه از حاتم نادر شاه والا حاتم سد ره

- ۱- و برای کردن
 ۲- بند کردن حبه (از ر) ۳- بریدن (ب)
 ۴- بریدن (ر) ۵- بریدن (ر) ۶- بریدن (ر)
 ۷- مسب بریدن یا لگد زدن (ر) ۸- بر انداختن (ر) ۹- سکس
 (ر) ۱۰- بنا به روی ۱۱- سکس روی روده گردانیدن (ر)
 ۱۲- چون آلود گردانیدن (ب) ۱۳- سکس اسبجان (ب) ۱۴- سکس
 (ر) ۱۵- سکس طعام در معده (ب) ۱۶- سکس
 ۱۷- روس دلالی ۱۸- همانا اوسامان چون به فریبای د آسند او ساردا آ او
 گردانند گرامان آ را حجاز (از آ ۴۴ سه ره سئل)
 ۱۹- رنده گناه
 ۲۰- بدلی رابع وجهه (سملات) که بر گردانند رود آ (ر) ۲۱- بدلی رابع بدلی
 اعب (افریق العواد سوم الفقه ص ۱۸ لب نامه)
 ۲۲- بر آن و بر آن (ر) ۲۳- حج فانی ن مرد و ماه
 آیه ۱۰ سوره هود (

عقاب (۶) و عقاب را (۲) بر عقاب (۳) سطره (۴) حباب فاآبی که معبر (۵) حباب (۶) و
 ملثم (۷) شفاء (۸) و مرعم (۹) أنوف (۱۰) و مکحل (۱۱) عُیُون (۱۲) و مشرب (۱۳)
 حدود (۱۴) و مبل (۱۵) مُعل (۱۶) و مدبر (۱۷) جهانب ، نادای «نا ائها العربُ مس...»
 و اهلنا الصر « (۱۸) حمن نیار سودند ، و ندامن امان ، چه گک استدراء (۱۹) رده
 تکرار « ائها کنا نما فعل السُفهاء منّا » (۲۰) شوذای (۲۱) « انا کنا عن هدا
 عافین » (۲۲) رای صراع (۲۳) فرسودند چون الحاف (۲۴) و الحاح اشان ار حد
 اعتدال اعدا (۲۵) نوب ، بر مراد آ جمع پر شان بر شان آمده را اشان رباده و هن
 و بطش روا داشمد ، و اشارب

- ۱- هاء ، ح های مجاور کسبه ، مجاور ۳- در ۴- را = برای ، بعلب ۳- در
- حواسی ح عمه ولی د سب سب صحیح آن اصاب ا صباب ۴- حین است در سب
- ظاهرأ سنده سباح حاه ۵- حای حاکک مالیدن ۶- ح حصه ، نسای
- ۷- بوسه گاه ۸- ح شعه ، لب ۹- حای حاکک مالیدن
- ۱۰- ح ا ف ه ی ۱۱- برمه گاه ۱۲- ح هن ، خم ۱۳- حای
- مرحاک پادن ۱۴- ح حد حا ۱۵- وسه گاه ۱۶- آسده
- ۱۷- بونده ۱۸ ای هر برآ رسد مارا و گمان مارا آرا (ارآ ۸۸۴ سوره وسف)
- ۱۹- بناه گرهین حبری (رب) ۲۰- آنا هلاک منکمی ما را دانه کرده مجردان
- ازما (ارآ ۱۵۴ سوره اعراف) ۲۱- بمصون ۲۲- همانا و دم اراهن
- مخضران (ارآ ۱۷۱ سوره اعراف) ۲۳- راری (ب) ۲۴- بمصون
- اصرا ۲۵- مجاور

حد العفو و أمر نعرف كما
 أمرت و اعرض عن الجاهلین (۱)
 و لی فی السکالام لکُلُّ الام
 مُستحسن من دو ی العاه لیس (۲)

شارت « لا سرب علیکمُ الیوم » (۳) در داده ، به هشاشه (۴) بر حشاشه (۵)
 نفوس حساسه ، نقا بحشودند ، و ابواب بود « أولسکک اهُمُ الامسُ » (۶) بر روی و حوه
 مملکت گشودند ، و بمصمون

گر در دست رلف مشکست خطایی روف روف

در رهندوی شما بر ماحمای روف روف

سلبه و بسکن هلوب ایشان فرمودند « رهان الملكك » سار علیه امراس
 اعراض ، و اعراض امراس ، در همان اوب و وفات ناف « لقی هید الاحامس (۷) ،
 و محصلی (۸) از ساولان دیوان بموجب حکم و الاغرام صوب (۹) « لکهبو » و
 « اود » (۱۰) گشمه لک کرور عدکه از مال « رهان الملكك » در آصوب بود ، ا
 حواهر رواهر و فواجر (۱۱) ذواجر (۱۲) مل حراة عامره (۱۳) ساحب ، و د

- ۱- ک ر عودا و امر کن معروف و وی نگردانان ادا ان (ماجم اراآة ۱۹۸ ص ۵ امراس)
- ۲- و رمی کن در صحن برای همه مردم بر ماوس ارحندند معام رمی (شعرا ابوالصح نسبی مل کبور) ۳ نسبت بر رشی بر شما امروز (ارآة ۹۲ سورة و صفا) ۴- ما- ما- (رب)
- ۵- بمة جان (رب) ۶- آن رای اساس اسمی (ارآة ۸۲ سورة اجم)
- ۷- دند مرگ را و گفته اند الاحامس لای سبب است (لمجمع الامسال) ۸- محصل
- مأمور وصول مالقات و جوی دیوان و حرج جفا ۹- اجبه ۱۰- نام مک ا
- نماد هند و د و دوسان اوده نامط کند (فرهنگ نظام) ۱۱- ج فاجر ۱۲- حیر است
- سج و صبح و حابر ۱۳- آ ادا ان

مطاری (۱) این طواری (۲) و مطرح (۳) این اطوار رأی اقدس قرار یافت که با
 خاندان گورگانیته شاهد و داد (۴) را بشویش عقدر نوشیح (۵) موشح سازند .
 پیرم (۶) « گتایون » (۷) قدر « آرزیتون » (۸) توان « ناهید » (۹) نهاد « چهر
 زاد » (۱۰) ازاد « همای » (۱۱) همت « گلشهر » (۱۲) شهرت « منیجه » (۱۳) نجات
 « آرنواز » (۱۴) نواز « فرآنک » (۱۵) فر فرهنگ « هنگک » (۱۶) فرگیس « (۱۷)
 کیس « رودابه » (۱۸) رای « روشنک » (۱۹) روان « یورک » (۲۰) رکاب « سودابه » (۲۱)
 داب (۲۲) « نسیابه » (۲۳) شان خسرو راده شیرین شمالی ، یعنی دره صدق گورگانیته
 را بشاهزاده فیروز روز « منوچهر » « چهر » « بهمن » قدر « شینه » (۲۴) شهمت

- ۱- پیچ و خمها . ۲- ح طاری ۳- ح مطرح ، حا . مقام
 ۴- دوستی ۵- درهم پیوسته گردانیدن خویشی و پیوند را (رب) . ۶- نامی
 اعظم و حامی نورگ (برهان) برکی جعتایی (حاشیه برهان مصحح دکتر معین) ۷- دختر
 قصر روم و زن گشتاسب (حاشیه برهان مصحح دکتر معین) ۸- نام دختر پادشاه معرب
 است که در حمله بهرام گور بود (برهان) ۹- نام مادر اسکندر و سر نام دیگر کتابیون
 (حاشیه برهان) ۱۰- چهر آراد ، نام همای دختر بهمن (برهان) ۱۱- دختر
 بهمن ۱۲- نام زنی پیران و پسه (برهان) ۱۳- منزه ، دختر افراسیاب
 ۱۴- نام خواهر حبشید که در حمله صحاك بود (برهان) ۱۵- نام مادر فریدون
 (برهان) ۱۶- نام مادر کیکاوس ۱۷- نام دختر افراسیاب (برهان) .
 ۱۸- نام دختر میراب کاملی و مادر رستم ۱۹- نام دختر دازا که اسکندر او را درسی
 گرفت (برهان) ۲۰- نام دختر رای قویج که در حمله بهرام گور بود (برهان)
 ۲۱- نام دختر پادشاه هماموران و زن کیکاوس (برهان) ۲۲- حو ، عادت
 . است که پادشاه ملث دروغ نموده (برهان) . ۲۳- نام پسر افراسیاب (برهان)

« شیدوش » (۱) « وش » « بپسهرم » (۲) « سپاه » « شادکام » (۳) « کام » « گویال » (۴) « بال
 « آزدوان » « دوان » « روتین » (۵) « روان » « روین » (۶) « سنان » « سیامک » (۷) « مکان
 « نریمان » (۸) « مانند » « کرمان » (۹) « کرم » ، « نصرالله میرزا » « حطبه و عقد کرده کنار
 دریای » « جمون » (۱۰) را عشرنکده عام ساحته برمی جنت برهت آراستند که
 در جنب برهت آن جئات اربع ، سعد و شعب و بهر اُسله و غوطه (۱۱) در عرق خجالت
 غوطه میزد ، و مجمعی حلد زینت پیراستند که در حداه (۱۲) صفای آن بهشت هشت در
 درشدر حیرت میبود . (۱۳)

فصای بهجت فرایش « حیات عذب مُتَّخَذَهُ اَهِمُّ الْأَنْوَابِ » (۱۴) و حاشیه شینان
 گمگام (۱۵) کام بخش « تَشْكُشْنَ فِيهَا بِدُعُونِ رِيفَاكِهِة كَثِيرَةً وَشَرَابِ » (۱۶) .
 چمائی (۱۷) چمان (۱۸) در چمن عشرنکده (۱۹) و چمان (۲۰) « يُطَافُ عَلَيْهِمُ

۱- یو ، جمعون

- ۱- نام پسر گودرز (برهان)
- ۲- نام یکی از پهلوانان دوران از خویشان ادراسات
- ۳- نام پسر دودریدون (برهان) .
- ۴- نام مبارزی از خویشان پادشاه روس (برهان)
- ۵- ماوا و محبوب ، نام پهلوانی
- ۶- زوین ، نام پسر باوس (برهان) .
- ۷- پسر گومرت (برهان)
- ۸- نذر زال
- ۹- ظاهر آه معیب از صاحب

برهان (کریمان) را شخص خاص و پدر برهان دانسته است و مؤلف برهان معانی را در روسی

همان نام پسر بریمان بود بریمان کرد از کریمان بود

ندین اشتباه دچار شده در حالیکه (کریمان) صفت است به اسم خاص ۱۰- جمعاً ، رودی
 است در هند (مائلهند ص ۱۶۲ و ۱۵۹) ۱۱- رک ح ۵ ص ۴۰۴ ۱۲- مقابل قتال ۱۳- در
 شاعر بودی متحیر بودی در ماندن ۱۴- بهستمای حاویدان که کشوده است برای آردن
 درها (ی آن) (آیه ۵۰ سوره ص) .

- ۱۵- انحص (مهدب الاسماء)
- ۱۶- خالک مکشوده اند در آن می خواهدند
- ۱۷- ساقی (برهان)
- ۱۸- حم امان (از برهان)
- ۱۹- شعر عربی درهان
- ۲۰- مقاله شراب (برهان)

بصحاف من ذهب و اکوابیر» (۱) و هوا حواهاں در اطراف قصر دولت ، حین سالی
 رات «و عندهم قاصراتُ الطرف ابرار» (۲) محفل و محصد (۳) از طلعت زریں
 کلاهان انجمن نمودی ، و شموع (۴) مجلس افروز ، و مجلس شموع (۵)
 دلجواری ، روشنی محض دیندۀ برم و برم دینده بودی

گناه د سره راز در حد قام آب لعلگون (۶) سر ال (۷) از سر رک (۸)
 دروره و شندند ، و گناه لیکن سر د سر (۹) و وای سره چهار (۱۰) از سر ل (۱۱)
 افون آب موشندند د نوم انوم (۱۲) در کما زده ا عمه های ر (۱۳) زود زدند و
 در لیل الی (۱۴) ال لالا (۱۵) و سآن زود (۱۶) سرود و الحان مطر ان برعود سآن (۱۷)
 طمعة «و اصر و ا منعم کل سآن (۱۸) مردد ، و وای ، شدان (۱۹) ای در ام (۲۰)
 را ا ام افکنده «علّ مد دلک سم» (۲۱) منحواد دماغ محبتان از ساء حمر
 احمر (۲۲) «روح (۲۳) ، و احساد حاد احساد (۲۴) رنگ زردی و حواں ، سک

- ۱- گرانده مسعود رآن ناسه می ر ب و گورهای برده (از آ ۵۱۴ سوره رحمت)
- ۲- رد آ ۱۱ سب ان فر هسند حرم هم سال (آ ۵۲۴ سوره صر)
- ۳- قصر سلطان (ب)
- ۴- ح شمع
- ۵- حنینه (ب)
- ۶- سراب
- ۷- وعی الگو (برهان)
- ۸- صراحی سراب (هان)
- ۹- سوره اند سوره املم ی از سنی لعل ا د (برهان)
- ۱۰- سر پاروسره پارام لعل از
- ۱۱- سوره سر خیره
- ۱۲- ز سوعا (ب)
- ۱۳- حواں و حواں م سار سب ()
- ۱۴- سب سبج ار ب
- ۱۵- کلم
- ۱۶- ام حواں حواں سب (ع) مأخذا انا سب
- ۱۷- ان ب عقوق کشیدی ده
- ۱۸- و مر مدار اسان همه انگسان
- ۱۹- ح مسد سحر حواں
- ۲۰- امی وار د و
- ۲۱- رست حفاة مدار آن حرام راده (آ ۱۳ سوره الفطم)
- ۲۲- سرح
- ۲۳- سب راب (ب)
- ۲۴- رعه ان (ب)